افوض امری الی اللہ

فہرست کتب مطبوعہ و مکتوبہ ملحق اندر مجموعہ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
اما بعد بدان ارشدک الله تعالی که این مختصری است مضبوط در علم نحو که مبتدی را بعد
از حفظ مفردات لغت و معرفت اشتقاق و ضبط مهمات تصریف باسانی بکیفیت
ترکیب عربی راه نماید و نزدیک گرداند بمعرفت اعراب و بنا و سود دهد خوانندگان را بتوفیق الله تعالی
وعونه **فصل** بدانکه لفظ مستعمل در سخن عرب دو قسم است مفرد و مرکب مفرد لفظی باشد
تنها که دلالت کند بر یک معنی و آنرا کلمه گویند و کلمه سه قسم است اسم چون رجل و فعل چون
ضرب و حرف چون هل چنانکه در تصریف معلوم شده است اما مرکب لفظی باشد که از دو
کلمه یا بیشتر حاصل شده باشد و مرکب دو گونه است مفید و غیر مفید مفید آنست که چون قائل
بران سکوت کند سامع را خبری یا طلبی معلوم شود و آنرا جمله گویند و کلام نیز گویند و جمله بر دو
قسم است خبریه و انشائیه **فصل** بدانکه جمله خبریه آنست که قائلش را بصدق
و کذب صفت توان کرد و آن بر دو نوع است اول آنکه جزو

اولش اسم باشد و آن را جمله اسمیه گویند چون زید عالم یعنی زید داناست جزو
اولش مسند الیه است و آن را مبتدا گویند و جزو دوم مسند است و آن را خبر گویند
دوم آنکه جزو اولش فعل باشد و آن را جمله فعلیه گویند چون ضرب زید یعنی زد
زید جزو اولش مسند است و آن را فعل گویند و جزو دوم مسند الیه است و آن را
فاعل گویند و بدانکه مسند حکم است و مسند الیه آنچه بر وی حکم کنند و اسم مسند و مسند الیه
تواند بود و فعل مسند باشد و مسند الیه نتواند بود و حرف نه مسند باشد و نه مسند الیه
فصل بدانکه جمله انشائیه آنست که قائلش را بصدق و کذب صفت نتوان کرد و آن
بر چند قسم است امر چون اضرب و نهی چون لا تضرب و استفهام چون هل ضرب زید و تمنی
چون لیت زیدا حاضر و ترجی چون لعل عمرا غائب و عقود چون بعت و اشتریت و ندا چون
یا الله و عرض چون الا تنزل بنا فتصیب خیرا و قسم چون والله لاضربن زیدا و تعجب چون ما
احسنه و احسن به بدانکه مرکب غیر مفید آنست که چون قائل بر آن سکوت کند سامع را
خبری یا طلبی حاصل نشود و آن بر سه قسم است **اول** مرکب اضافی چون غلام زید جزو اول را مضاف گویند
و جزو دوم را مضاف الیه و مضاف الیه همیشه مجرور باشد **دوم** مرکب بنائی و آن
آنست که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن حرفی باشد چون احد عشر تا تسعة
عشر که در اصل احد و عشر و تسعة و عشر بوده است واو را حذف کرده هر دو اسم
را یکی کردند و هر دو جزو مبنی باشد بر فتح الا اثنا عشر که جزو اول معرب
است سوم مرکب منع صرف و آن آنست که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم
دوم متضمن حرفی نباشد چون بعلبک و حضرموت که جزو اول مبنی باشد بر فتح بر مذهب
اکثر علما و جزو دوم معرب بدانکه مرکب غیر مفید همیشه جزو جمله باشد چون غلام زید
قائم و عندی احد عشر درهما و جاء بعلبک بدانکه هیچ جمله کمتر از دو کلمه نباشد لفظا
چون ضرب زید قائم یا تقدیرا چون اضرب که انت در وی مستتر است

بیشتر باشد و بیشتر را حدی نیست بدانکه چون کلمات جمله بسیار باشد اسم و فعل و
حرف ایا بکدیگر تمیز باید کردن و نظر کردن که معرب است یا مبنی و عامل است یا معمول
و باید دانستن که تعلق کلمات بایکدیگر چگونه است تا مسند و مسند الیه پیدا گردد و معنی جمله
بتحقیق معلوم شود **فصل** بدانکه علامت اسم آنست که الف و لام یا حرف جر در اولش باشد
چون الحمد و بزید یا تنوین در آخرش باشد چون زید یا مسند الیه باشد چون زید قائم یا مضاف
باشد چون غلام زید یا مصغر باشد چون رجیل یا منسوب باشد چون بغدادی یا مثنی باشد
چون رجلان یا مجموع باشد چون رجال یا موصوف باشد چون جاء رجل عالم یا تاء متحرک
بدو پیوندد چون ضاربة و علامت فعل آنست که قد در اولش باشد چون قد ضرب یا سین
باشد چون سیضرب یا سوف باشد چون سوف یضرب یا حرف جزم بود چون لم یضرب
یا ضمیر مرفوع متصل بدو پیوندد چون ضربت یا تاء ساکن چون ضربت یا امر باشد چون اضرب
یا نهی باشد چون لا تضرب و علامت حرف آنست که هیچ علامتی از علامات اسم و
فعل در وی نبود **فصل** بدانکه کلمات عرب دو قسم است معرب و مبنی معرب آن است
که آخرش بدخول عوامل مختلف شود چون زید در جاءنی زید و رأیت زیدا و مررت بزید
جاء عامل است و زید معرب است و ضمه اعراب است و دال محل اعراب و مبنی آن است
که آخرش بدخول عوامل مختلف نشود چون هؤلاء که در حالت رفع و نصب و جر یکسان است
فصل بدانکه جمله حروف مبنی است و از افعال فعل ماضی و امر حاضر معروف و فعل مضارع
با نونهای جمع مؤنث و با نونهای تاکید نیز مبنی است بدانکه اسم غیر متمکن مبنی است اما اسم
متمکن معرب است بشرط آنکه در ترکیب واقع شود و فعل مضارع معرب است بشرط آنکه
از نونهای جمع مؤنث و نون تاکید خالی باشد پس در کلام عرب از دو قسم معرب
باقی همه مبنی است و اسم غیر متمکن اسمی است که با مبنی اصل مشابهت دارد و مبنی اصل
سه چیز است فعل ماضی و امر حاضر معروف و جمله حروف و اسم متمکن اسمی است

...که با مبنی اصل مشابه باشد **فصل** بدانکه اسم غیر متمکن هشت قسم است **اول** مضمر

چون انا من وزن ضربت زید من و ایای خاص مراد ضربنی زید مراد ولی مراد آن

مضمر است چهارده مرفوع متصل ضربتُ ضربنا ضربتَ ضربتما ضربتم ضربتِ ضربتما ضربتن

ضرب ضربا ضربوا ضربت ضربتا ضربن چهارده مرفوع منفصل انا نحن انت انتما انتم انتِ

انتما انتن هو هما هم هی هما هن چهارده منصوب متصل ضربنی ضربنا ضربک ضربکما ضربکم

ضربکِ ضربکما ضربکن ضربه ضربهما ضربهم ضربها ضربهما ضربهن چهارده منصوب منفصل ایای ایانا

ایاک ایاکما ایاکم ایاکِ ایاکما ایاکن ایاه ایاهما ایاهم ایاها ایاهما ایاهن چهارده مجرور

متصل لی لنا لک لکما لکم لکِ لکما لکن له لهما لهم لها لهما لهن **دوم** اسماء اشارات

ذا ذان ذین تا تی ته ذه ذی تهی ذهی تان تین اولا اولاء بمد و بقصر **سوم**

اسماء موصوله الذی اللذان اللذین التی اللتان اللتین الالی اللاتی اللائی و ما و من

و ای و ایة و الف و لام بمعنی الذی در اسم فاعل و اسم مفعول چون الضارب و المضروب

و ذو بمعنی الذی در لغت بنی طی نحو جاءنی ذو ضربک بدانکه ای و ایة معرب است

چهارم اسماء افعال آن بر دو قسم است **اول** بمعنی امر حاضر چون روید

و بله و حیهل و هلم **دوم** بمعنی فعل ماضی چون هیهات و شتان **پنجم** اسماء اصوات

چون اخ اخ و اف و بخ و نخ و غاق **ششم** اسماء ظروف ظرف زمان چون اذ

و اذا و متی و کیف و ایان و امس و مذ و منذ و قط و عوض و قبل و بعد وقتیکه مضاف

الیه محذوف و منوی باشد و ظرف مکان چون حیث و قدام و تحت و فوق

وقتیکه مضاف باشند و مضاف الیه محذوف و منوی باشد **هفتم** اسماء کنایه چون

کم و کذا کنایت از عدد و کیت و ذیت کنایت از حدیث **هشتم** مرکب بنائی چون

احد عشر بدانکه اسم بر دو ضرب است معرفه و نکره معرفه آنست که موضوع باشد

برای چیزی معین و آن بر هفت نوع است **اول** مضمرات **دوم** اعلام چون زید

و عمرو سیوم اسماء اشارات چهارم اسماء موصوله و این دو قسم را مبهمات گویند
پنجم معرفه به ندا چون یا زید و یا رجل ششم معرفه بالف و لام چون الرجل هفتم مضاف
بیکی ازینها چون غلامه و غلام زید و غلام هذا و غلام الذی عندی غلام الرجل و نکره آنست
که موضوع باشد برای چیزی غیر معین چون رجل و فرس **فصل** بدانکه اسم بر دو قسم است
مذکر و مونث مذکر آنست که درو علامت تانیث نباشد چون رجل و مونث آنست
که درو علامت تانیث باشد چون امرأة و علامت تانیث چهار است تا چون طلحة و الف
مقصوره چون حبلی و الف ممدوده چون حمراء و تاء مقدره چون ارض که در اصل ارضة بود
باستدلال ارضیة زیرا که تصغیر اسماء را به اصل خود برد و این مونث را سماعی گویند و بدانکه
مونث بر دو قسم است حقیقی و لفظی حقیقی آنست که بازاء او حیوانی مذکر باشد چون امرأة
که بازاء او رجل است و ناقه که بازاء او جمل است و لفظی آنست که بازاء او حیوانی نر نباشد
چون ظلمة و قوة بدانکه اسم بر سه صنف است واحد و مثنی و مجموع واحد آنست که
دلالت کند بر یکی چون رجل و مثنی آنست که دلالت کند بر دو بسبب آنکه الف یا یا
ماقبل مفتوح و نونی مکسوره به آخرش پیوندد چون رجلان و رجلین و مجموع آنست
که دلالت کند بیش از دو بسبب آنکه تغییری در واحد کرده باشند لفظا چون رجال یا
تقدیرا چون فلک که واحدش نیز فلک است بر وزن قفل و جمعش هم فلک است
بر وزن اسد و بدانکه جمع باعتبار لفظ بر دو قسم است جمع تکسیر و جمع تصحیح جمع تکسیر
آنست که بناء واحد درو سلامت نباشد چون رجال و مساجد و ابنیه جمع تکسیر در
ثلاثی بسماع تعلق دارد و قیاس را مجال نیست اما در رباعی و خماسی بر وزن فعالل
چون جعفر و جعافر و جحمرش و جحامر به حذف حرف خامس و جمع تصحیح آنست که
بناء واحد در سلامت بماند و آن بر دو قسم است جمع مذکر و جمع مونث جمع مذکر آنست
که واوی ماقبل مضموم یا یای ماقبل مکسور و نونی مفتوح در آخرش پیوندد چون مسلمون

و مسلمین. جمع مؤنث آنست که الفی با تائی بآخرش پیوندد چون مسلمات. فصل بدانکه
جمع باعتبار معنی بر دو نوع است جمع قلت و جمع کثرت جمع قلت که بر کم از ده اطلاق
کنند و آن را چهار بناست أفعُل مثل أکلُب و أفعال چون أقوال و أفعِلة مثل أرغفة و فِعلة
چون غِلمة و دو جمع صحیح بی الف و لام یعنی مسلمون و مسلمات. جمع کثرت که بر ده و
بیشتر از ده اطلاق کنند و ابنیه آن هر چه غیر ازین شش است. فصل بدانکه اعراب
اسم است رفع و نصب و جر و اسم متمکن باعتبار وجوه اعراب بر شانزده قسم است اول
مفرد منصرف صحیح چون زید دوم مفرد منصرف جاری مجرای صحیح چون دلو سیوم جمع تکسیر
منصرف چون رجال رفع شان بضمه باشد و نصب بفتحه و جر بکسره چون جاءنی زید و دلو
و رجال و رأیت زیداً و دلواً و رجالاً و مررت بزید و دلو و رجال چهارم جمع مؤنث سالم
رفعش بضمه باشد و نصب و جر بکسره چون هن مسلمات و رأیت مسلمات و مررت بمسلمات
پنجم غیر منصرف و آن اسمی است که دو سبب از اسباب منع صرف در وی باشد و اسباب
منع صرف نه است عدل و وصف و تأنیث و معرفه و عجمه و جمع و ترکیب و وزن فعل و الف و
نون زائدتان چون عمر و احمر و طلحه و زینب و ابراهیم و مساجد و معدیکرب و احمد و عمران
رفعش بضمه باشد و نصب و جر بفتحه چون جاء عمر و رأیت عمر و مررت بعمر ششم
اسماء سته مکبره وقتیکه مضاف باشند بغیر یای متکلم چون اخ و اب و حم و هن و فم و ذو مال
رفع شان بواو باشد و نصب بالف و جر بیا چون جاء ابوک و رأیت اباک و مررت بابیک
هفتم مثنی هشتم کلا و کلتا مضاف به مضمر نهم اثنان و اثنتان رفع شان
بالف باشد و نصب و جر بیاء ما قبل مفتوح چون جاء رجلان و کلاهما و اثنان و رأیت
رجلین و کلیهما و اثنین و مررت برجلین و کلیهما و اثنین دهم جمع سالم چون مسلمون
یازدهم اولو دوازدهم عشرون تا تسعون رفع شان بواو و ما قبل مضموم
باشد و نصب و جر بیاء ما قبل مکسور چون جاءنی مسلمون و اولو مال

عشرون رجلاً و رأیت مسلمین اولی مالٍ و عشرین رجلاً و مررت بمسلمین اولی مالٍ و عشرین
رجلاً سیزدهم اسم مقصور و آن اسمی است که در آخرش الف مقصوره باشد چون
موسی چهاردهم غیر جمع مذکر سالم مضاف بیای متکلم چون غلامی رفع شان بتقدیر ضمه
باشد و نصب بتقدیر فتحه و جر بتقدیر کسره و در لفظ یکسان باشند چون جاءنی موسی و غلامی
و رأیت موسی و غلامی و مررت بموسی و غلامی پانزدهم اسم منقوص و آن اسمی است که
آخرش یای ما قبل مکسور باشد چون قاضی رفعش بتقدیر ضمه باشد و نصبش بفتحه
لفظی و جرش بتقدیر کسره چون جاء القاضی و رأیت القاضی و مررت بالقاضی شانزدهم
جمع مذکر سالم مضاف بیای متکلم چون مسلمی رفعش بتقدیر واو باشد و نصب و جر
بیاء ما قبل مکسور چون جاءنی مسلمی که در اصل مسلمون بود نون باضافت ساقط شد واو
و یا جمع شد و سابق ساکن بود واو را بیا بدل و یا را در یا ادغام کردند مسلمی شد ضمه میم را بکسره
بدل کردند و رأیت مسلمی و مررت بمسلمی **فصل** بدانکه اعراب مضارع سه است رفع و نصب
و جزم و فعل مضارع باعتبار وجوه اعراب چهار قسم است اول صحیح مجرد از ضمیر بارز
مرفوع برای تثنیه و جمع مذکر و برای واحد مونث مخاطبه رفعش بضمه باشد و نصب بفتحه و جزم بسکون
چون هو یضرب و لن یضرب و لم یضرب دوم مفرد معتل واوی چون یغزو و یائی چون یرمی
رفعش بتقدیر ضمه باشد و نصب بفتحه لفظی و جزم بحذف لام چون هو یغزو و یرمی و لن یغزو
و لن یرمی و لم یغز و لم یرم سوم مفرد معتل الفی چون یرضی رفعش بتقدیر ضمه باشد و
نصب بتقدیر فتحه و جزم بحذف لام چون هو یرضی و لن یرضی و لم یرض چهارم صحیح یا معتل
با ضمیرها و نونهای مذکوره رفع شان باثبات نون باشد چنانکه در تثنیه گوئی هما یضربان
و یغزوان و یرمیان و یرضیان و در جمع مذکر گوئی هم یضربون و یغزون و یرمون و
یرضون و در مفرد مونث حاضر گوئی انت تضربین و نصب و جزم بحذف نون چنانکه در
تثنیه گوئی لن یضربا و لن یغزوا و لن یرمیا و لن یرضیا و لم یضربا و لم یغزوا و لم یرمیا

و لم یرضیا و در جمع مذکر گوئی لن یضربا و لن یغزوا و لن یرموا و لن یخشوا و در واحد
مؤنث حاضر گوئی لن تضربی و لن تغزی و لن ترمی و لن تخشی **فصل** بدانکه عوامل اعراب بر دو
قسم است لفظی و معنوی قسم اول در لفظی بدانکه عوامل لفظی بر سه قسم است حروف و
افعال و اسما و این را در سه باب بیان کنیم ان شاء الله تعالی **باب اول** در عوامل حروف و آن
دو فصل است **فصل اول** در حروف عامله در اسم و آن پنج قسم است **قسم اول**
حروف جر و آن هفده است با و من و الی و حتی و فی و لام و رب و واو قسم و تای قسم و عن و علی و کاف
تشبیه و مذ و منذ و حاشا و خلا و عدا و این حروف در اسم روند و آخرش را مجرور کنند چون المال لزید
دوم حروف مشبهه بفعل و آن شش است انّ و انّ و کانّ و لکنّ و لیت و لعلّ و این حروف اسم را باید
منصوب و خبر را مرفوع چون انّ زیداً قائمٌ زید را اسم انّ گویند و قائم را خبر انّ گویند بدانکه انّ
و انّ حرف تحقیق است و کانّ حرف تشبیه و لکنّ حرف استدراک و لیت حرف تمنی و لعلّ حرف ترجی
سیوم ما و لا المشبهتان بلیس عمل لیس کنند چنانکه گوئی ما زید قائماً زید اسم است
و قائماً خبر **چهارم** لای نفی جنس اسم این اگر مضاف باشد منصوب و خبرش مرفوع نحو لا غلامَ
رجلٍ ظریفٌ فی الدار و اگر نکره مفرد باشد مبنی باشد بر فتحه چون لا رجلَ فی الدار و اگر بعد او معرفه باشد تکرار لا
با معرفه دیگر لازم باشد و لا ملغی باشد یعنی عمل نکند و آن معرفه مرفوع باشد به ابتدا چون لا زیدٌ عندی
و لا عمرو و اگر بعد این لا نکره مفرد باشد مکرر با نکره دیگر در پنج وجه روا است چون لا حولَ و لا قوةَ
الا بالله و لا حولَ و لا قوةٌ الا بالله و لا حولٌ و لا قوةَ الا بالله و لا حولٌ و لا قوةٌ الا بالله و لا حولَ
و لا قوةً الا بالله **پنجم** حروف ندا و آن پنج است یا و ایا و هیا و ای و همزه مفتوحه و این
حروف منادی مضاف را نصب کنند چون یا عبدَ الله و مشابه مضاف را چون یا طالعاً
جبلاً و نکره غیر معین را چنانکه اعمی گوید یا رجلاً خذ بیدی و منادی مفرد معرفه مبنی باشد
بر علامت رفع چون یا زیدُ و یا زیدانِ و یا مسلمونَ و یا موسی یا قاضی بدانکه ای و
همزه برای قریب است و ایا و هیا برای دور و یا عام است **فصل** در حروف عامله

در بیان منصوبات و آن دو قسم است قسم اول حروفی که فعل را نصب کنند و آن
چهار است اول ان چون ارید ان تقوم و آن که با فعل بمعنی مصدر باشد یعنی ارید قیامک و
بدین سبب او را مصدریه گویند دوم لن چون لن یخرج زید و لن برای تاکید نفی است
سیوم کی چون اسلمت کی ادخل الجنة چهارم اذن چون اذن اکرمک در جواب
کسی که گوید انا آتیک غدا و بدانکه ان بعد از شش حرف مقدر باشد و فعل مضارع را به
نصب کند حتی نحو مررت حتی ادخل البلد و لام جحود نحو ما کان الله لیعذبهم و واو بمعنی الی
ان یا الا ان نحو لالزمنک او تعطینی حقی و واو الصرف و لام کی و فا که در جواب شش چیز است
امر و نهی و نفی و استفهام و تمنی و عرض و امثلتها مشهورة قسم دوم حروفی که
فعل مضارع را جزم کنند و آن پنج است لم و لما و لام امر و لا نهی و ان شرطیه چون لم
ینصر و لما ینصر و لینصر و لا تنصر و ان تنصر انصر و بدانکه ان در دو جمله رود چون ان تضرب
اضرب جمله اول را شرط گویند و جمله دوم را جزا و ان برای مستقبل است اگرچه در ماضی رود
چو ان ضربت ضربت و اینجا جزم تقدیری بود زیرا که ماضی معرب نیست بدانکه چون
جزای شرط جمله اسمیه باشد یا امر یا نهی یا دعا فا در جزا آوردن لازم بود چنانکه ان
تاتینی فانت مکرم و ان رایت زیدا فاکرمه و ان اتاک عمرو فلا تهنه و ان اکرمتنی فجزاک الله
خیرا باب دوم در عمل افعال بدانکه هیچ فعل غیر عامل نیست و افعال در عمل بر دو
گونه است قسم اول معروف بدانکه فعل معروف خواه لازم باشد خواه متعدی
فاعل را رفع کند چون قام زید و ضرب عمرو و شش اسم را نصب کند اول مفعول
مطلق را چون قام زید قیاما و ضرب زید ضربا دوم مفعول فیه را چون صمت
یوم الجمعة و جلست خلفک سیوم مفعول معه را جاء البرد و الجبات ای مع الجبات چهارم
مفعول له را چون قمت اکراما لزید و ضربته تادیبا پنجم حال را چون زید راکبا ششم تمیز را
و فعلیکه در نسبت فعل بفاعل ابهام باشد چون طاب زید نفسا اما فعل متعدی مفعول را به

نصب کنند چون ضرب زید عمرواً و این عمل فعل لازم را نباشد بدانکه اسم فاعل آنست که پیش او
باشد مسند بدان اسم بر طریق قیام فعل بدان اسم چون زید در ضرب زید و مفعول مطلق مصدریست
که واقع شود بعد از فعلی که بمعنی آن فعل باشد چون ضربت ضرباً و قیاماً و قمت قیاماً و مفعول
فیه اسمی است که فعل مذکور در وی واقع شود و آنرا ظرف گویند و ظرف بر دو گونه است ظرف
زمان چون یوم در صمت یوم الجمعة و ظرف مکان چون عند در جلست عندک و مفعول معه اسمی است
که مذکور باشد بعد از واو بمعنی مع چون الجبات در جاء البرد والجبات ای مع الجبات و مفعول
له اسمی است که دلالت کند بر چیزی که سبب فعل مذکور باشد چون اکراماً در قمت اکراماً لزید و
حال اسمی است نکره که دلالت کند بر هیئت فاعل چون راکباً در جاء زید راکباً یا بر هیئت مفعول چون
مشدوداً در ضربت زیداً مشدوداً یا بر هیئت هر دو چون راکبین در لقیت زیداً راکبین و فاعل و
مفعول را ذو الحال گویند و آن غالباً معرفه باشد و اگر نکره باشد حال مقدم شود بر وی چون
جاءنی راکباً رجل و حال جمله نیز باشد چنانچه رأیت الامیر و هو راکب و تمییز اسمی است که
رفع ابهام کند از عدد چون عندی احد عشر درهماً یا از وزن چون عندی منوان سمناً یا از
کیل چون قفیزان برّاً یا از مساحت چون ما فی السماء قدر راحة سحاباً و مفعول به اسمی است
که فعل فاعل بر وی واقع شود چون ضرب زید عمرواً بدانکه این همه منصوبات بعد از تمامی
جمله باشند و جمله بفعل و فاعل تمام شود و بدان سبب گویند که المنصوب فضلة بدانکه فاعل
بر دو قسم است مظهر چون زید و مضمر بارز چون ضربت و مضمر مستتر یعنی پوشیده چون زید ضرب
که فاعل ضرب مستتر است یعنی پوشیده بدانکه چون فاعل مونث حقیقی باشد
یا ضمیر مونث علامت تانیث در فعل لازم باشد چون قامت هند و هند قامت اما
در مظهر مونث غیر حقیقی و در مظهر جمع تکسیر دو وجه روا باشد چون طلع الشمس و طلعت الشمس و
قال الرجال و قالت الرجال قسم دوم مجهول بجای فاعل مفعول به را رفع کند و باقی را
نصب کند چون ضرب زید یوم الجمعة امام الامیر ضرباً شدیداً فی داره تادیباً و الخشبة و فعل مجهول را

فصل بدانکه فعل متعدی فعل مالم یسمّ فاعله گویند و مرفوعش را مفعول مالم یسمّ فاعله گویند

بر چهار قسم است اول متعدی بیک مفعول چون ضَرَبَ زیدٌ عمرًا دوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر
یک مفعول روا باشد چون اَعطی و آنچه در معنی او باشد چون اَعطیتُ زیدًا درهمًا و در اینجا اَعطیتُ
زیدًا نیز جایز است سوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول روا نباشد و این افعال
قلوب است چون علمتُ و ظننتُ و حسبتُ و خلتُ و زعمتُ و رأیتُ و وجدتُ چون علمتُ زیدًا
فاضلًا و ظننتُ زیدًا عالمًا چهارم متعدی بسه مفعول چون اَعلَمَ و اَری و اَنبأ و خبّر و نبّأ و حدّث چون
اعلم الله زیدًا عمرًا فاضلًا بدانکه این همه مفعولات مفعول به اند و مفعول دوم در علمتُ و
مفعول سوم در اعلمتُ مفعول له و مفعول معه را بجای فاعل نتوانند نهاد [illegible] دیگرها را
شاید و در باب اعطیتُ مفعول اول بمفعول مالم یسمّ فاعله لایق باشد از مفعول دوم

فصل بدانکه افعال ناقصه هفده اند کان و صار و ظلّ و باتَ و اَصبح و اَمسی و اَضحی و عادَ
و آضَ و غدا و راح و مازال و ماانفکّ و مابرح و مافتئ و مادام و لیس و این افعال بفاعل
تنها تمام نشود و محتاج باشد بخبری و بدین سبب ایشان را ناقصه گویند و در جمله اسمیه
روند و مسند الیه را برفع کنند و مسند را بنصب چون کان زیدٌ قائمًا مرفوع را اسم کان
گویند و منصوب را خبر کان گویند و باقی برین قیاس کن و بدانکه بعضی ازین افعال غیر لیس و
مافتئ و مازال و بعضی احوال بفاعل تنها تمام شود چون کان مطر شد باران بمعنی حصل
و [illegible] کان تامه گویند و کان زائده نیز باشد بدانکه افعال مقاربه [illegible] عسی و کادَ
و کرب و اوشک و این افعال در جمله اسمیه روند چون کان [illegible] الا آنکه
خبر ایشان فعل مضارع باشد با اَن چون عسی زیدٌ اَن یخرج یا بی ان چون عسی زید یخرج
و شاید فعل مضارع با اَن فاعل عسی باشد و بخبر احتیاج نیفتد چون عسی اَن یخرج
زید در محل رفع بمعنی مصدر

فصل بدانکه افعال مدح و ذم چهار است نِعمَ و حبّذا
برای مدح و بئس و ساءَ برای ذم و هر چه مابعد فاعل باشد آن را مخصوص بالمدح

با المخصوص بالمدح یا بالذم گویند و شرط آنست که فاعل معرّف بلام باشد چون نعم الرجل زید یا مضاف
بسوی معرّف بلام چون نعم صاحب القوم زید یا ضمیر مستتر تمیز بنکره منصوب چون نعم رجلاً زید فاعل نعم هو
مستتر در نعم و رجلاً منصوب است بر تمیز زیرا که مبهم است و حبذا زید حب فعل مدح است و ذا فاعل او
و زید مخصوص بالمدح همچنین بئس الرجل زید و ساء الرجل عمرو **فصل** بدانکه افعال تعجب دو صیغه از مصدر
ثلاثی مجرد باشد اول ما افعله چو ما احسن زیدا چه نیکو است زید تقدیره ای شیء احسن زیدا
ما بمعنی ای شیء است در محل رفع بابتدا و احسن محل رفع خبر مبتدا و فاعل احسن هو
در و مستتر و زیدا مفعول به دوم افعل به چون احسن بزید صیغه احسن امر است بمعنی چه تقدیرش
احسن [illegible] احسن با زائده است **باب سوم** در عمل اسماء عامله و آن یازده
قسم است اول اسماء شرطیه یعنی ان آن نه است من و ما و این و متی و ای و انی و اذ ما و
حیثما و مهما فعل مضارع را جزم کنند چون من تضرب اضرب ما تفعل افعل و این تجلس
اجلس متی تقم اقم و ای شیء تأکل اکل و انی تکتب اکتب و اذ ما تسافر اسافر و حیثما تقصد
اقصد و مهما تقعد اقعد **دوم** اسماء افعال بمعنی فعل ماضی چون هیهات و شتان
و سرعان اسم را بنابر فاعلیت رفع کنند چون هیهات یوم العید ای بعد **سوم**
اسماء افعال بمعنی امر حاضر چون روید و بله و حیهل و علیک و دونک و ها اسم را نصب
کنند بنابر مفعولیت چون روید زیدا ای امهله **چهارم** اسم فاعل بمعنی حال
یا استقبال عمل فعل معروف کند بشرط آنکه اعتماد کرده باشد بر لفظی که پیش از وی
است و آن [illegible] باشد در لازم چون زید قائم ابوه و در متعدی
چون زید ضارب ابوه عمرا یا موصوف باشد چون مررت برجل ضارب
ابوه بکرا یا موصول چون جاءنی القائم ابوه و جاءنی الضارب ابوه عمرا یا ذو الحال
باشد چون جاءنی زید راکبا غلامه فرسا یا همزه استفهام چون اضارب
زید عمرا یا حرف نفی چون ما قائم زید [illegible] عمل که [illegible] قائم و ضارب

می کنند پنجم اسم مفعول یعنی حال و استقبال عمل فعل مجهول کند بشرط اعتماد و مذکور چون
زید مضروب ابوه و عمرو معطی غلامه درهما و بکر معلوم ابنه فاضلا و خالد مخبر ابنه عمرو
فاضلا همان عمل که ضرب و اعطی و علم و اخبر می کرد مضروب و معطی و معلوم و مخبر می کند
ششم صفت مشبهه عمل فعل خود کند بشرط اعتماد و مذکور چون زید حسن غلامه همان عمل که
حسن میکرد حسن میکند هفتم اسم تفضیل و استعمال او بسه وجه است یا بمن چون زید افضل من
عمرو یا بالف و لام چون جاءنی زید الافضل یا باضافت چون زید افضل القوم و
عمل او در فاعل باشد و آن هو است فاعل افضل که در وی مستتر است هشتم
مصدر بشرط آنکه مفعول مطلق نباشد عمل فعلش کند چون اعجبنی ضرب زید عمرا
نهم اسم مضاف مضاف الیه را جر کند چون جاءنی غلام زید که اینجا لام تحقیق مقدر
است تقدیرش آن است که غلام لزید دهم اسم تام تمیز را نصب کند
تمامی اسم یا به تنوین باشد چون ما فی السماء قدر راحة سحابا یا بتقدیر تنوین باشد چون
احد عشر رجلا و زید اکثر منک مالا عندی یا بنون تثنیه چون عندی قفیزان برا یا
بنون جمع چون بالاخسرین اعمالا یا بمشابه نون جمع چون عندی عشرون [illegible]
یا باضافت چون عندی ملؤه عسلا یازدهم اسماء کنایه از عدد و آن دو لفظ است
کم و کذا کم بر دو قسم است استفهامیه و خبریه کم استفهامیه تمیز را نصب کند
چون کم رجلا عندک و عندی کذا درهما و کم خبریه تمیز را جر کند چون کم مال انفقت
و کم دار بنیت و گاهی من جاره بر تمیز کم خبریه آید [illegible]
فی المعنویات قسم دوم در عوامل معنوی بدانکه عوامل معنوی بر دو قسم اند
اول یعنی خلو اسم از عوامل لفظی که مبتدا و خبر را رفع کند چون زید قائم [illegible]
گویند که زید مبتدا است مرفوع بابتدا و قائم خبر مبتدا و اینجا دو مذهب [illegible]
آنکه ابتدا عامل است در هر دو مبتدا و خبر [illegible] آنکه [illegible] مبتدا خبر را [illegible]

در دیگر دوم خلو فعل مضارع از ناصب و جازم فعل مضارع را رفع کند چون یضرب
زیرا اینجا یضرب مرفوع است زیرا که خالی است از ناصب و جازم تمام شد عوامل بتوفیق
الله تعالی و عونه **خاتمه** در فواید متفرقه که دانستن آن واجب است و آن سه فصل است

فصل اول در توابع بدانکه تابع لفظی است که دومی از لفظ سابق باشد باعراب
سابق از یک جهت و لفظ سابق را متبوع گویند و حکم تابع آن است که همیشه در اعراب
موافق متبوع باشد و تابع پنج نوع است **اول** صفت و او تابعی است که دلالت کند بر
معنی که در متبوع باشد چون جاءنی رجل عالم یا بر معنی که در متعلق متبوع باشد چون جاءنی
رجل حسن غلامه یا ابوه مثلا **قسم اول** در چند موافق متبوع باشد در تعریف و تنکیر
و تذکیر و تانیث و افراد و تثنیه و جمع و رفع و نصب و جر چون جاءنی رجل عالم و رجلان عالمان
و رجال عالمون و امراة عالمة و امرأتان عالمتان و نسوة عالمات **قسم دوم** موافق
متبوع باشد در تعریف و تنکیر و رفع و نصب و جر چون جاءنی رجل عالم ابوه بدانکه نکره را
بجمله خبریه صفت توان کرد چون جاءنی رجل قائم ابوه و در جمله ضمیر عاید بنکره لازم باشد
دوم تاکید و او تابعی است که حال متبوع را مقرر گرداند در نسبت یا در شمول تا سامع را شک
نماند و تاکید بر دو قسم است لفظی و معنوی تاکید لفظی تکرار لفظ است چون زید زید
قائم و ضرب ضرب زید و ان ان زیدا قائم و تاکید معنوی هشت لفظ است نفس و عین
و کلا و کلتا و کل و اجمع و اکتع و ابتع و ابصع چون جاءنی زید نفسه و جاءنی الزیدان
انفسهما و الزیدون انفسهم و عین را برین قیاس کن جاءنی الزیدان کلاهما
و الهندان کلتاهما و کلا و کلتا خاص اند به مثنی و جاء القوم کلهم اجمعون و اکتعون
و ابتعون و ابصعون بدانکه اکتع و ابتع و ابصع اتباع اند از اجمع پس بدون
اجمع و مقدم بر اجمع نباشند **سوم** بدل و او تابعی است که
مقصود به نسبت او باشد و بدل بر چهار قسم است بدل الکل و بدل الاشتمال

و بدل الغلط و بدل البعض بدل الکل آنست که مدلولش مدلول مبدل منه باشد چون جائنی
زید اخوک و بدل البعض آنست که مدلولش جزو مبدل منه باشد چون ضرب زید رأسه
و بدل الاشتمال آنست که مدلولش متعلق مبدل منه باشد چون سلب زید ثوبه و بدل
الغلط آنست که بعد از غلط بلفظی دیگر یاد کنند چون مررت برجل حمار **چهارم**
عطف بحرف و آن تابعی است که مقصود باشد به نسبت با متبوعش بعد از حرف عطف
چون جائنی زید و عمرو و حروف عطف ده است در فصل سوم یاد کنیم ان شاء الله تعالی
و او را عطف نسق نیز گویند **پنجم** عطف بیان و آن تابعی است غیر صفت که متبوع را
روشن گرداند چون اقسم بالله ابو حفص عمر وقتیکه کنیت مشهورتر باشد **فصل دوم**
در بیان منصرف و غیر منصرف منصرف آنست که هیچ سبب از اسباب منع صرف در و
نباشد و غیر منصرف آنست که دو سبب از اسباب منع صرف درو باشد و اسباب منع صرف
نه است عدل و وصف و تانیث و معرفه و عجمه و جمع و ترکیب و وزن فعل و الف و نون
مزیدتان چنانچه در عمر عدل است و علم و در ثلاث و مثلث صفت است و عدل و
در طلحه تانیث است و علم و در زینب تانیث معنوی است و علم و در حبلی تانیث است
بالف مقصوره و در حمراء تانیث است بالف ممدوده و این مونث بجای دو سبب است
و در ابراهیم عجمه است و علم در مساجد و مصابیح جمع منتهی الجموع بجای دو سبب است
و در بعلبک ترکیب است و علم و در احمد وزن فعل است و علم و در سکران الف و
نون زائدتان است و وصف و در عثمان الف و نون زائدتان است و علم و
تحقیق غیر منصرف [illegible] معلوم شود **فصل سوم** در حروف غیر
عامله و آن شانزده قسم است **اول** حروف تنبیه و آن سه است الا و اما و ها
دوم حروف ایجاب و آن شش است نعم و بلی و اجل و ای و جیر و ان **سوم** حروف تفسیر
و آن دو است ای و ان چون [illegible] تعالی و نادیناه ان یا ابراهیم **چهارم**

حروف مصدریه و آن سه است ما و آن و ان که بر فعل رود تا فعل بمعنی مصدر باشد
پنجم حروف تحضیض و آن چهار است الّا و هلّا و لولا و لوما ششم حروف توقع
و آن قد است برای تحقیق در ماضی و برای تقریب ماضی بحال در مضارع برای تقلیل
هفتم حروف استفهام و آن سه است ما و همزه و هل هشتم حروف ردع و آن
کلا است بمعنی باز گردانیدن و بمعنی حقا نیز آمده است چون کلا سوف تعلمون نهم
تنوین و آن پنج است تمکن چون زیدٌ و تنکیر چون صهٍ ای اسکت سکوتا فی وقتٍ ما و
بغیر تنوین بمعنا اسکت السکوت الآن و عوض چون یومئذٍ و مقابله چون مسلماتٌ
و ترنم که در آخر ابیات باشد اقلّی اللوم عاذل و العتابن و قولی ان اصبت لقد
اصابن و تنوین ترنم در اسم و فعل و حرف رود اما چهار اولین خاص است باسم
دهم نون تاکید در آخر فعل مضارع خفیفه چون اضربن و ثقیله چون اضربنّ یازدهم
حروف زائده و آن هشت حرف است ان و آن و ما و لا و من و کاف و با و لام چهار
آخرین در حروف جر یاد کرده شد دوازدهم حروف شرط و آن دو است اما و لو
اما برای تفصیل و فا در جوابش لازم باشد کقوله تعالی فمنهم شقیٌّ و سعیدٌ فاما الذین شقوا ففی
النار و اما الذین سعدوا ففی الجنة و لو برای انتفاء ثانی بسبب انتفاء اول چون
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا سیزدهم لولا و او موضوع است برای انتفاء
ثانی بسبب وجود اول چون لولا علیٌّ لهلک عمر چهاردهم لام مفتوحه برای تاکید
چون لزیدٌ افضل من عمرو پانزدهم ما بمعنی ما دام چون اقوم ما جلس الامیر
شانزدهم حروف عطف و آن ده است واو و فا و ثم و حتی و او و اما و ام و لا و بل و لکن و

الحمد لله علی احسانه که درین ایام فرخنده فرجام نسخه صرف میر که نحو میر من تصنیفات
میر سید شریف قدس الله سره بتاریخ سیوم شعبان ۱۲۹۹ هجری بتصحیح مولانا ابو [illegible]
قدرت احمد صاحب و مولوی [illegible] احمد حسین صاحب سلمهما الله تعالی بکتابت خوشنویس [illegible] مطبع حسینی

قوله فالاسم المعرب الخ معرب صیغه اسم مفعول است از اعراب بمعنی ظاهر کردن یا بمعنی دور کردن فساد از عربت المعدة ای فسدت و همزه باب افعال خاصیت سلب یعنی تجرید هم دارد و وجه تسمیه آنکه از اعراب معنی واضح گردد و فساد کلام دور شود و باصطلاح گرا یدچه در جمله ضرب زید اگر زید را تنوین رفع نه دهی معلوم نشود که فاعل است یا مفعول یا چیزی دیگر پس صلاح کلام حاصل نباشد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين اعلم ارشدنا وارشدك الله تعالى ارشادا تاما ان اللفظ العربي الموضوع للمعنى اما مفرد او مركب فالمركب جملة وكلام ومركب اضافي ومركب صيغي ومركب امتزاجي والمفرد يسمى كلمة وهي اسم وفعل وحرف فالاسم معرب ومبني والمعرب مرفوع ومنصوب ومجرور **فالمرفوع** فاعل ومفعول ما لم يسم فاعله ومبتدأ وخبر المبتدأ وخبر ان واخواتها واسم كان واخواتها وخبر لا لنفي الجنس واسم ما ولا المشبهتين بليس **والمنصوب** المفعول المطلق والمفعول به والمفعول فيه والمفعول له والمفعول معه والحال والتمييز والمستثنى واسم ان واخواتها وخبر كان واخواتها واسم لا لنفي الجنس وخبر ما ولا المشبهتين بليس **والمجرور** بالمضاف وما دخله حرف من حروف الجر وسيجيء ذكرها ويجيء لكل من المرفوع والمنصوب والمجرور **توابع** يكون اعرابها كاعرابه وهي خمس النعت والتاكيد والعطف

بحروف العطف وسيعرفه والبدل وعطف البيان والمبني المضمرات واسماء الاشارة
والموصولات والكنايات واسماء الافعال واسماء الاصوات وبعض الظروف
وايضاً الاسم على قسمين مشتق وجامد فالمشتق اسم الفاعل واسم المفعول
والصفة المشبهة واسم التفضيل واسم الزمان واسم المكان واسم الآلة
والجامد ما سواه كالمصدر وغيره **والفعل** ماض ومضارع والامر بلا لام
والامر بها والنهي فالماضي والامر بلا لام مبنيان وما سواهما معرب ثم المضارع
يرفع اذا تجرد عن الناصب والجازم وينصب بالناصب ويجزم بالجازم و
سيعرف الناصب والجازم في بحث الحروف والامر باللام والنهي فيجزمان ابداً
ثم اعلم ان الفعل لازم ومتعد فاللازم ما لا يقتضي مفعولاً به مثل حان وقت
الصلوة والمتعدي ما يقتضيه وهو على ثلثة انواع متعد الى مفعول به واحد كضرب
ومتعد الى مفعولين مثل علم واعطى ومتعد الى ثلثة مفاعيل نحو اعلم **والحروف**
منه حروف عاملة ومنه حروف غير عاملة فالعاملة الجارة وهي سبعة
عشر حرفاً الباء والتاء والكاف واللام والواو ومذ ومنذ وخلا وعدا ورب و
حاشا ومن وعن وعلى وحتى وفي والى والنواصب للفعل المضارع وهي
اربعة ان ولن وكي واذن والجوازم للمضارع وهي خمسة ان ولم ولما ولام
الامر ولا النهي **والحروف المشبهة** التي تنصب الاسماء وترفع الاخبار
وهي ان وان وكأن ولكن وليت ولعل ويلحقها ما فيلغى فيدخل حينئذ على
الافعال ايضاً **وحروف النداء** التي تنصب المنادى المضاف
والمشبه والنكرة وهي خمسة يا وايا وهيا واي والهمزة ولا النافية للجنس وما ولا
بمعنى ليس وغير العاملة **الحروف العاطفة** وهي الواو والفاء وثم وحتى واو
واما وام ولا وبل ولكن **وحروف التنبيه** وهي الا واما وها **وحروف الايجاب**

وهي نعم وبلى واي واجل وجير وانّ **وحروف التفسير** وهي اي وان

حروف التحضيض وهي هلّا والّا ولولا ولوما ويلزمها الفعل لفظاً او تقديراً

حروف التوقع وهو قد **وحروف الاستفهام** وهو الهمزة وهل

وحروف الردع وهو كلّا وقد جاء بمعنى حقاً وكذلك ما المصدرية وان

ولو واما للشرط وتاء التانيث فالساكنة منها تلحق آخر الماضي والمتحركة آخر الاسم والتنوين

وهو نون ساكنة تتبع حركة الآخر لا لتاكيد الفعل ونون التاكيد مخففة ومشددة وتختص

بالفعل وتدخل في الامر والنهي والاستفهام والتمني والعرض والقسم قلّت في النفي

تمت الخلاصة

قوله ونون التاكيد الخ بدانكه نون تاكيد دو نون است يكي خفيفه دوم ثقيله

نون خفيفه نون ساكن را مانند وسكون او جهت مبني بودن است زيراكه اصل در بنا سكون

است وثقيله مشدده باشد ومفتوحه زيراكه فتحه خفيف است وتشديد ثقيل ونون تاكيد مخصوص

بفعل مستقبل باشد ودر اين حاصل شود در امر نحو اضربنّ ونهي نحو لا تضربنّ واستفهام مثل هل تضربنّ وتمني نحو

ليت تضربنّ وعرض مثل الا تنزلنّ بنا فتصيب خيراً وقسم نحو والله لافعلنّ كذا وجه تخصيص آنست كه اين امور

دال بر طلب فعل اند بخلاف ماضي وحال وتاكيد شيئ مطلوب مخصوص بود وغير مطلوب را تاكيد

نكنند وكم آيد نون تاكيد در نفي پس گفته شود زيد ما يقومنّ الا قليلا چراكه

نفي حالي هست از معني طلب وگاهي در نفي نيز آيد بنا بر مشابهت آن بنهي وجواب

قسم مثبت لازم باشد وبسيار آيد در شرط كه موكد بما بود نحو اما تفعلنّ ... الجامي فافهم

فائده تنوين نون ساكن است ودلالت كند بر متمكن بودن اسم وآنرا تنوين تمكن نامند

تنوين ... اين تنوين را اقسام ديگر هم است آن تنوين تنكير براي فرق در معرفه ونكره نحو صه وتنوين

عوض كه بدل مضاف اليه آخر مضاف آيد گويند وتنوين مقابله كه بمقابله نون تثنيه وجمع بود مثل مسلمات وتنوين

ترنم آخر مصراع آيد ... اقلّي اللوم عاذل والعتابا كه در اصل العتاب بود ... الحاشي

وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

مائة عامل منظوم مع مائة عامل عربی و تتمه و جمل بر حاشیه

مطبع مسیحی
در [illegible] حسینی حسن رضوی طبع شد

حاشیه عامل منظوم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله على نعمائه ... والصلوة والسلام على سيد الانبياء ... [illegible]

فتح بالکسر و بعضی بالضم و افعال جمع این ... [illegible]

و در آن چهار لغت است اسم بالکسر و الضم ... بالکسر والضم و بهمزه وصل ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و بعضی اصلش وسم بود بمعنی علامت واو مکسور بدل بهمزه گشت چنانچه در اشاح که در اصل وشاح بود بمعنی ... در گلو آویزند

الله ... در اصل الاله بود ... حرکت همزه ... نقل کرده ... [illegible]

بعد توحید خداوند و درود مصطفی

نعت آل پاک پیغمبر رسول مجتبی

[illegible]

النوع الاول

بیست مدح خسرو غازی معز الدین حسین

بالضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث

و واو ساکن بمعنی ملک و امام

عادل و نام پادشاه

صاحب شوکت

و نام سبط رسول الله صلی الله علیه و سلم و حسین و حسن

حامی دین آفتاب سعادت ظل خدا

بر خلائق واجب و بر بنده باشد فرض عین

چون دعای شاهزاده سال و مه صبح و مسا

النوع الثانی

النوع الثالث

النوع الرابع

نصرت و فتح و ظفر اقبال و جاه و سلطنت کامباد باقی هر دو را تا هست امکان بقا

عاملی اندر نحو صد باشد چنین فرموده اند

شیخ عبد القاهر جرجانی پر هدا

معنوی از وی دو باشد جمله دیگر لفظی اند

باز لفظی شد سماعی و قیاسی ای کیا

النوع الخامس

۵

زان نود و یک وان سماعی هفت دیگر بر قیاس

وان سماعی سیزده نوعست بی کم و بی زیاد

نوع اول

نوع اول هفده حرف جر بود میدان یقین

النوع السادس

با و تا و کاف و لام و واو و منذ و مذ خلا

حرف تا فقط برای معنی قسم آید و جز بلفظ الله داخل نشود

حرف کاف برای تشبیه آید نحو زید کالاسد و زائد هم

حرف لام ... نحو المال لزید

رب حاشا من عدا فی عن علی حتی الی

حرف من برای تبعیض آید ... و بیان ... و زائد هم

ان با ان کان لیت لکن لعل

فرق در لیت و لعل انست که اول در محالات هم مستعمل شود و دوم ... ممکنات است ۱۲

ناصب اسم اند رافع در خبر ضد با و الا

حروف مشبهه بالفعل ...

... ما و لا

نوع چهارم

واو یا و هم و الا ایا و ای هیا

[illegible]

ناصب اسم اند پس این هفت حرف ای همه

[illegible]

نوع پنجم

اصل لن لا ان نزد خلیل بود همزه حذف شد تخفیفا پس

ان و لن پس کی اذن این چار حرف معتبر الا ان باشد بعد الف

[illegible]

نصب مستقبل کنند انجمله و انم اقتضا

النوع الثامن
حروف ناصبة ایهم

[illegible]

النوع التاسع
اسماء الافعال وهی تسعة
ستة منها موضوعة للامر الحاضر و تنصب الاسم
على المفعولية وهی رويد و بله و دونك
وعليك وحيهل وها [illegible]
وثلثة منها موضوعة للماضی
وترفع الاسم وهی هيهات وسرعان
وشتان مثل هيهات زيد ای بعد وكذا [illegible]

النوع العاشر
الافعال الناقصة وهی ثلثة عشر فعلا
كان وصار واصبح وامسى
واضحى وظل وبات ومادام ومازال ومافتئ وما انفك وما برح [illegible]

نوع ششم

اِنْ و لَمْ و لَمّا و لامِ اَمر و لاءِ نهی

پنج حرف جازم فعل اند یک

نوع هفتم

مَن و مَا مَهما و اِذ مَا حَیثُما اَینَ مَا

نه اسم جازم فعل را

النوع الحادی عشر

اسما جازمة

ناصب اسم مشکن از نوع بیشتر خبار را

بضم میم و فتح نون تا نشاید کاف مفتوحه

نکره کرده شده نکره است که موضوع باشد برای چیزی غیر معین چون رجل و فرس و معرفه بخلاف آن یعنی اسمیکه موضوع باشد برای چیزی معین و آن بر سه نوع است مضمرات اعلام اسماء اشارات اسماء موصوله و این دو قسم را مبهمات گویند پنجم معرفه بندا چون یا رجل ششم معرف باللام چون الرجل هفتم مضاف بسوی یکی از این شش مثل غلامه غلام زید و غلام هذا و غلام الذی عندی و غلام الرجل ۱۲

هست چون ممیز باشد آن مشکن هر کجا

[illegible]

وز تمییز لفظ عشر باشد مرکب با احد

[illegible]

همچنین تا تسع تسعین مر شمر این حکم را

تتمه

النوع الثانی عشر

[illegible]

النوع الثالث عشر

[illegible]

العوامل القیاسیه

[illegible]

فصل

[illegible]

باز ثانی که چو استفهام باشد فی خبر

ثالث ایشان کاین رابع ایشان کذا

نوع نهم

بود و اسماء افعال و از آن شش با

دونک بله علیک حیهل باشد و با

پس رُوَیدَ باز رافع اسم را هیهات ان

چون رُوَیدَ زیدًا مصدر ست در اصل ازرواد بود مصغر کرده شد تصغیر ترخیم بحذف زوائد بعد حذف و تصغیر یعنی مصدر ... ازان ور گردانیده ... معنی گشت چنانکه فعل امر ... باشد زیرا که ... و واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث درو یکسانست ... مستعمل شود و بدخول تنوین نحو رُوَیدًا زیدًا ... اسم للفعل نحو رُوَیدَ زیدًا ای امهله و صفة کقولک سارُوا سیرًا رُوَیدًا و حال کقولک سار القوم رُوَیدًا ...

باز شتّان ست و سرعان یاد گیر این سه را

نوع دهم ...

نوع یازدهم سیزده فعل اند کاینها ناقص اند

رافع اسم اند و ناصب خبر چون باد لا

کان صار اصبح امسی و اضحی ظل بات

بر انکه افعال ناقصه ... وضع کرده شده اند برای ...

یا فتی ما دام ما انفک لیس باشد از فعال

ما برح ما زال و افعالی کز نها مشتق اند مزال

هر کجا بینی همین حکم است و مسئله روا

کان زید جاء و قعد نیز ناقص آمده کذا فی الکافیة ۱۲

نوع یازدهم

افعال مقاربه

دیگر افعال مقارب در عمل چون ناقص اند

هست آن کاد و کرب با اوشک دیگر عسی

پس اسماء جنس افعال مدح و ذم بود

چار همچون نعم بئس ساء دیگر حبذا

نوع سیزدهم

دیگر افعال یقین و شک بود کان هفت دان

سمیت افعال الشک والیقین لان فیها بعضها للشک وبعضها للیقین وافعال القلوب لان لا دخل فیها للجوارح وتحقق معانیها بالقلب ۱۲ و مراد از شک درینجا ظن بود و لا هیچ فعلی ازینها متضمن معنی شک نیست چه در شک جانب عدم و وجود هر دو مساوی باشند بخلاف ظن که طرفی از رجحان داره و جانب مقابل او را وهم نامند ۱۲

چون در آید هر یکی منصوب سازد هر دو را

خلت باشد یا علمت پس حسبت یا زعمت

پس وجدت یا رأیت پس ظننت از فعال

بعد ازین هفت قیاسی اسم فاعل مصدر است

اسم مفعول و مضاف و فعل باشد مطلقا

پس صفت باشد که آن باشد اسم فاعلست

هشتم اسم تام باشد ناصب تمیز را

عامل فعل مضارع معنوی باشد بدان

عامل معنوی آنکه در بیان نیاید و جز قلب او را نشناسد [illegible]

همچنین معنی بود عامل یقین در مبتدا

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

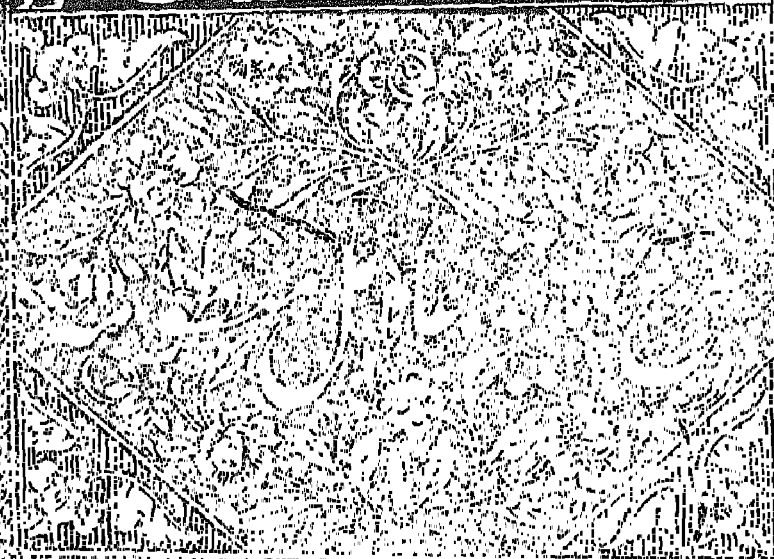
دولت و اقبال شاه و شاهزاده در کمال بود و در تضاعف باد دائم ختم کردم بر دعا

[illegible]

در مطبع حسنی محله محمود نگر میر حسین رضوی طبع نمود سنه ۱۲۵۹ کاتبه صفدر علیخان

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

قطعهٔ تاریخ از شیخ کرامت علی متخلص باظهر



[illegible]

بجستجوی سال شد اظهر که تاریخ بود این نظم جامی جانفزا گفت

۱۲۵۹

در مطبع حسنی بمحله محمود نگر میر حسن رضوی طبع نمود

حواشی آجرومیه

بسم الله الرحمن الرحیم

النوع الاول

نوع اول هفده حرف جر بود میدان یقین

که اندرین یک بیت آمد جمله بیچون و چرا

با و تا و کاف و لام و واو منذ و مذ خلا

رب من حاشا عدا فی عن علی حتی الی

شرح معنی هر یکی از توفیق باری می‌کنم

از برای هشت معنی آمد استعمال با

استعانت زائده الصاق ظرفیت قسم

نحو جلست بالمسجد ای فی المسجد

هم تصاحب با تقابل تعدیه دان مطلقا

بمعنی هم آئی نحو اشتریت الفرس بسرجه

تا بود بهر قسم از جمله اسما و صفات

گشت استعمال و مخصوص لفظ الله را

بهر تشبیه است کاف و اقتران و زائده

نیز اسم آمد بمعنی مثل کاف ای پارسا

لام بهر اختصاص و عاقبت علت قسم

زائده و عن را مرادف بعد قول ای سخنوا

واو از بهر قسم دان لیک داخل شود

بر ظواهر نی ضمائر دائما ای مهتدا

از برای ابتدا اندر زمان است مذ و منذ

آنچه مقصود از عدد باشد ز مدت مر ترا

بهر استثنا خلا هست و عدا هم دان یقین

هر یکی فعل اند بشنو گر شود حول ما

وضع رب از بهر تقلیل است استعمال او

بر خلاف وضع در تکثیر باشد دائما

لیکه مجرورش منکر باشد و موصوف هم

هم مقدر آمده از بعد واو ای ذو العلی

بهر تعدیه است باشد فی برای ظرفیت

بهر استعلا علی و من برای ابتدا

نیز تبعیض و بیان هم زائده در نفی لیک

عن برای بعد بهر انتها حتی الی

هم بمعنی مع شوند این هر دو لیکن مثل الی

در ضمائر هست استعمال حتی نا روا

نیز بمعنی علی هم آید استعمال فی

لیک در ظرفیت استعمال او شد غالبا

جر علی و عن چو من داخل شود باشند اسم

و گاهی بر علی و عن من جاره داخل شود آنگاه این هر دو اسم گردند
نحو من عن یمینی ای از جانب دست راست و من علیه ای از فوق ۱۲

پس بمعنی فوق جانب هیئتش نامی مقتدا

نوع ثانی شش حرف نوع ثالث شد و حرف

هر یکی را هم کن زین بیت که داری کا

النوع الثانی و الثالث

ان با ان کان لیت لکن و لعل

ناصب اسم اند رافع در خبر ضد ما و لا

شرح

ان با ان کند تحقیق مضمون جمل

پس کان از بهر تشبیه است ای صاحب دلا

ان را مکسور خوان ابتدا و بعد قول

بعد موصول و قسم مفتوح خوان چار جا

زان یکی هست کان واقع شود زیر مضاف

نیز چون واقع شود مفعول یا هم مبتدا

پس چو مارا کافه ایشان شود لاحق چنین کاف انّ را

لغو گردند از عمل چون انّما و انّما

بهر استدراک لاکن هم بود در کلام

کز روی معنی است در ترکیب اختلاف ای بشنوا

پس تمنّی را بود لیت و ترجّی را لعلّ

می کند لا نفی استقبال و نفی حال ما

النوع الرابع

نوع رابع هفت حرف ناصب اسم اند بس

واو و یا و همزه و الّا آیا و ای هیا

بهر استثنا است الّا مع بود معنی او

یا و همزه چون آیا و ای هیا بهر ندا

نوع رابع چون شنیدی با همه تفصیل او

نوع خامس بشنو اکنون گیر گر داری بهوش

بهر اقرب ای همزه بهر اوسط هست یا

بعد از آن از بهر البعید دان هیا را با ایا

النوع الخامس

آن و لن پس کی اذن این چهار حرف معتبر

نصب مستقبل کنند این جمله دایم اقتضا

آن با استقبال و ماضی هر دو داخل میشود

لیک مستقبل شود مفهوم وی از هر دو جا

بعد واو و فا و حتی لام جحد و لام کی

بعد او هم آن مقدر باید ای [illegible]

باب المرفوعات

لیک استفهام و نفی و نهی و امر و عرض را

یا تمنی لازم از بهر جوابش یاد دار

لن برای نفی استقبال و تاکید وی است

کی شود از بهر تعلیل و اذن بهر جزا

نوع سادس شش عوامل هم بیانش یاد گیر

تا ترا در فن علم نحو باشد رهنما

النوع السادس

ان و لم لما و لام امر و لای نهی نیز

پنج حرف جازم فعل اند هر یک نی دعا

ان بود از بهر شرط و لم ز بهر جحد دان

لام دان از بهر امر و از برای نهی لا

وضع لمّا بهر استغراق و نفی ماضی است

نیز در وی هست بیشک انتظار و هم رجا

نوع سابع کان بهر شرط باشد نیز دو هیچ

منحصر در نه بود این بیت گیران فرا

النوع السابع

من و ما مهما و ای حیثما اذ ما متی

اینما انّی بنه اسم جازم آمد فعل را

هر یکی زان نه برای شرط چون ان یقین باشد

همچو ان داخل شود شرط و جزا را نیز با

متن

نوع ثامن ناصب اسم منکر چار آمد

هست چون ممیز باشد آنرا یک

النوع الثامن

اولین لفظ عشر باشد مرکب با احد

هم چنین تا تسع و تسعین جز ...

ثانی کم چو استفهام باشد فی خبر

ثالث ایشان کاین رابع ایشان کذا

آن عشر تا تسع و تسعین هست از بهر عدد

ماورای آن کنایه از عدد باشد خطا

نوع تاسع را بیان اضح و شافی شنو

بیست صد بهر علیل طالب او شفا

النوع التاسع

... افعال ... از آن شش ... صدا

... کلمه و ... باشد

پس بدان رافع اسم را مشبهات دان

باز شناس است شرعان با دیگران مشبها

دو نکته با اسم حد باشد تلو شد اسم رفع

چون و یدان اسم آهل گشت ای صاحب

جمله ان اسم ایست اسم الزم داشت

شد بعد را با شرع مشبهات و شرعان اسمها

بعد از ان شتان شد اسم مسمی فتق

میکند لیکن دمی باشتر را اقتضا

النوع العاشر

نوع عاشر سیزده فعل اند کانان ناقص اند

رافع اسم اند و ناصب خبر چون بالا

کان و صار و اصبح و امسی اضحی ظل و بات

ما فتی ما دام و ما انفک لیس باشد ما برح

ما زال افعالی که زینها مشتق شد

هر کجا بینی بهمین حکم است در جمله روا

کان باشد بهر اثبات خبر مر اسم را

در زمان ماضی اما منقطع یا دائما

نیز باشد تام در معنی ثبت چون زائده

هم بمعنی صار مستعمل شود ای یا بوا

صار بهر انتقال است اصبح و امسی کند

[illegible] مضمون جمله با صباح و مسا

مستقل سازد و مقترن مضمون جمله با نهار

بات سازد و مقترن باللیل اضحی باضحا

نیز این جمله بمعنی صار هم باشد و تام

لیک ظل و بات ناید تام هرگز ای فتی

می کند توقیت شیء دام زین جمله ولی

تا بآن مدت که آتش را خبر دار لقا

ما برح ما زال ما انفک همچنین دان ما فتی

بهر استمرار اخبار اسمها را بی خطا

لیس بهر نفی مضمون جمل شد فاستمع

حکم یا من هذه الافعال باشد حکمها

نوع عاشر چون مبین شد بدان جا دی شهر

منحصر در چار فعل این نوع گشت

النوع الحادی عشر

باب افعال مقاربه فعل چون ناقص است

هشت آن کاد و کرب با اوشک یکی و عسی

کاد و باشد دال بر قرب خبر بشناس بدان

لیک از روی حصول ای اهل فضل و بشنوا

چون کرب با اوشک از بهر شروع اسم آن

در خبر از روی امید شد عسی ای مقتدا

بعد از آن ثانی عشر هم منحصر در چار فعل

کان مبین گشت از طبع شریف نکته زا

رافع اسما ز جنس افعال مدح و ذم بود جمله

چار همچون نعم بئس و ساء انگه حبذا

نعم بهر مدح عام و بئس بهر ذم عام

همچو نعم حبذا اسما چو بئس ای خوش لقا

حب فعل مدح دا فاعل ذا او را مطلقا

نیست استعمال او با غیر ذا در هیچ جا

باز این ثالث عشر شد منحصر در هفت فعل

زان افعال قلوب این جمله افعال را

باز افعال یقین و شک بود کان بر دوام

چون در آید هر یکی منصوب سازد هر دو را

خلقت باشد با حسبت و پس ظلمت و ...

پس ظننت و بارأیت چون جدت ...

باشد علمت با وجدت با رأیت

بهر ظن خلت و حسبت و چون ظننت ای پیشوا

پس زعمت ... ظن گاهی یقین

هم بود معنی دگر مر بعض این افعال را

این معانی را بگیر و نحو را از لوح جنان

لیک یک مفعول باشد این زمان بس مقتضا

پس ظننت می‌شود گاهی بمعنی اتهمت

چون علمت گاه در معنی عرفت ای ...

همچنان مفهوم او ... صرت شود معنی ...

هم وحدت هست در معنی ظرفیت ای کدخدا ... ن رهنما

سیزده نوع سماعی چون معین شد ز هم ... ن مبین

... گوش دار ار باشدت علم قیاسی ...

... از آن هفت قیاسی اسم فاعل مصدر است

اسم مفعول مضاف و فعل باشد مطلقا

... صفت باشد که او مانند اسم فاعل است

هفتم اسم تام باشد ناصب تمیز را

فعل عامل هست با مطلقا بی اشتراط

خواه واقع خواه لازم باشد ای ... اصفیا

رافع فاعل بود هر فعل و هر مفعول را

فعل واقع می کند منصوب فی لازمی

[illegible] فاعل اسم مفعول صفت با مصدا شبّت

در عمل چون فعلهای خویش رفع و نصب را

شرط مصدر [illegible] عمل شد منون بودنش

تا باستعمال از بهر عمل باشد سزا

اسم فاعل را بمعنی حال مستقبل شدن

هست شرط آنکه باشد معتمد بر مبتدا

یا که بر موصوف یا ذو الحال یا بر حرف نفی

یا بر استفهام یا موصول ای صاحب [illegible]

در حق این دو شعر لطایف بسیار ... تقسیم آن

درحق کثیر جمع و تثنیه باشد هم

ناصب تمیز اسم تام باشند کان تمام

هست تنوین و اضافت نون جمع و تثنیه

هست معنی تمام شد آنکه او سوی ...

عامل لفظی چو شد باشد تمام

عامل فعل مضارع معنوی باشد بدان

اسم مفعول است چون اسم فاعل ...

صفت مشبهه چون اسم فاعل لیک ...

یا کی از چاه اشیاء اگر ...

پس شنو معنی تمام اسم تام ...

اضافت ... یا کی ز چاه ...

پس سماع معنوی ...

معنوی دار ... مبتدا

همچنین معنی بود عامل القین در

رافع

الحمد لله والمنة که نسخه مطبوعه شرح مائة عامل منظومه تصنیف مولانا جامی قدس سره

در متن و آخر ... بر حاشیه تحشیه مولوی قدرت احمد صاحب سلمه الله تعالی

سنه ۱۲۵۹ هجری

مطبوع شد

تصحیح مقابله خادم الطلبه مقبول احمد ... مطبع ...


افوض امری الی اللہ
در مطبع حسنی میر حسن رضوی بزیر اہتمام خورشید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين قال الشيخ الامام الاجل الزاهد ابو الحسن علي ابن محمد ابن ابراهيم الضريري القهندزي رحمة الله تعالى عليه اعلم أن كلام العرب ينقسم على ثلثة اقسام وهي اسم وفعل وحرف فالاسم نحو زيد وفرس وحجر ونحوها والفعل نحو قام يقوم وقعد يقعد ونحوه والحرف نحو من والى وهل وبل ونحوه وعلامة الاسم التنوين والاضافة والالف واللام والتثنية والجمع وحرف النداء والتصغير والترخيم وعلامة الفعل ما تحمل ظرفي الزمان او احدهما وعلامة الحرف خلوه عن علامات الاسم والفعل فصل الاعراب على اربعة اوجه رفع ونصب وخفض وجزم فالرفع نحو زيد ونحوه فعلامة الرفع فيه ضمة الدال قال الله تعالى محمد رسول الله والنصب نحو رايت زيدا ونحوه وعلامة النصب فيه فتحة الدال قال الله تعالى وارسلنا محمدا والخفض نحو مررت بزيد ونحوه وعلامة الخفض فيه كسرة الدال قال الله تعالى

فأتوا بسورة من مثله والجزم نحو لم يفعل ونحوه وعلامة الجزم فيه سكون اللام قال الله تعالى
ولم يجعل له عوجا واضرب لهم مثلا لانه امر وعلامة الجزم فيه سكون الباء فصل البناء
على اربعة اوجه ضم وفتح وكسر ووقف فالضم نحو حيث ومنذ والفتح نحو ضرب واين و
كيف والكسر نحو هؤلاء وامس والوقف نحو بل وعن والفرق بين الاعراب والبناء ان الاعراب يتغير آخره بالعوامل
والبناء ما لا يتغير بالعوامل فصل الرفع والنصب يدخلان على الاسماء والافعال والخفض يختص بالاسماء
والجزم يختص بالافعال ولا يدخل الاسماء فليس في الاسماء جزم ولا في الافعال خفض
فصل لا يعرب من الكلام كله الا الاسم المتمكن والفعل المضارع فالاسم المتمكن زيد و
عمرو وما اشبهه والفعل المضارع نحو يضرب ويذهب وسائر الكلام مبني وهو ما لا يتغير
آخره بدخول العوامل نحو ضرب وكيف وحيث ومنذ ومن وعن وزيد وهؤلاء واولاء و
امس وبل وما اشبهه فصل الاعراب ما يلزم في آخر الكلمة دون اولها ووسطها الا
في ابنم وامرئ فانه يعرب اوسطها ايضا كقولك هذا امرؤ وابنم ورايت امرأ وابنما ومررت بامرئ
وابنم فصل الاسم ينون والفعل لا ينون الاسم ينادى والفعل لا ينادى والاسم يصغر والفعل
لا يصغر والاسم يرخم والفعل لا يرخم والاسم يضاف والفعل لا يضاف الاسم يدخله الالف
واللام والفعل لا يدخله الالف واللام والاسم يخفض والفعل لا يخفض الاسم لا يجزم والفعل
يجزم والاسم يثنى ويجمع والفعل لا يثنى ولا يجمع والاسم ينسب اليه والفعل لا ينسب اليه
والفرق بين اعراب الاسم وبين اعراب الفعل وما اعراب ما ينصرف وبين ما لا ينصرف فصل
اذا ثنيت الاسم المرفوع زدت في آخره الفا ونونا وفتحت ما قبل الالف كقولك جاء
الزيدان وعلامة الرفع فيه الالف قال الله تعالى قال رجلان واذا ثنيت الاسم المنصوب
او المجرور زدت في آخره ياء ونونا وفتحت ما قبل الياء وكسرت النون كقولك رأيت الزيدين

ومررت بالزيدين وعلامة النصب والجر فيهما الياء والنون عوض [illegible]

عبدين من عبادنا صالحين **فصل** واذا جمعت الاسم المرفوع زدت في آخره واوا ونونا مفتوحة وضممت ما قبل الواو كقولك جاءني الزيدون وعلامة الرفع فيه الواو قال الله تعالى لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين فالمؤمنون فاعل وعلامة الرفع فيه الواو **فصل** اذا جمعت الاسم المنصوب والمجرور زدت في آخره ياء ونونا وكسرت ما قبل الياء كقولك رأيت الزيدين ومررت بالزيدين وعلامة النصب والجر فيه الياء والنون عوض عن التنوين الذي كان في الواحد قال الله تعالى في النصب ان المسلمين وفي الخفض كان بالمؤمنين رحيما **فصل** نون التثنية مكسورة ابدا ونون الجمع السالم مفتوحة ابدا وهما تسقطان عند الاضافة كقولك غلاما زيد وصالحو البلد كان في الاصل غلامان وصالحون فاسقطت النون للاضافة قال الله تعالى في التثنية بل يداه مبسوطتان وفي الجمع يا بني اسرائيل كان في الاصل يا بنين سقطت النون للاضافة والتنوين ايضا يسقط عند الاضافة ومع دخول الالف واللام كقولك غلام زيد والغلام قال الله تعالى في الاضافة خلق سبع سموات وفي الالف واللام البلد الطيب **فصل في الجمع** اعلم ان الجمع جمعان جمع السلامة وجمع التكسير اما جمع السلامة فهو ما يسلم فيه لفظ الواحد وبناؤه وهو يجمع على وجهين مرة بالواو والنون ومرة بالياء والنون كقولك الزيدون والزيدين وهو مختص بالذكور من العقلاء قال الله تعالى ان الارض يرثها عبادي الصالحون وقال عز وجل وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم واما جمع التكسير فهو ما يتكسر فيه لفظ الواحد وبناؤه كقولك رجل ورجال وفرس وافراس وشيطان وشياطين قال الله تعالى واتبعوا ما تتلوا الشياطين [illegible]

لانه فاعل وعلامة الرفع فيه ضمة النون ويجئ على اربعة اوجه احدها بزيادة حرف
كرجل ورجال والثاني بنقصان حرف كرسول ورسل والثالث بزيادة ونقصان كقضيب وقضبان
ورغيف ورغفة والرابع بتغيير الحركة كقولك اسد واسد فصل ستة اسماء معتلة مضافة الى غير
ياء المتكلم رفعها بالواو ونصبها بالالف وخفضها بالياء وهي ابوك واخوك وحموك وهنوك
وفوك وذو مال تقول في الرفع هذا ابوك وعلامة الرفع فيه الواو قال الله تعالى قال ابوهم
وفي النصب رأيت اباك وعلامة النصب فيه الالف قال الله تعالى
قالوا يا ابانا وفي الخفض مررت بابيك وعلامة الخفض فيه الياء قال الله تعالى ارجعوا
الى ابيكم وكذلك اخواتها فصل خمسة امثلة من الافعال المستقبلة رفعها بثبوت النون
ونصبها وجزمها بسقوط النون هي يفعلان تفعلان يفعلون تفعلون وتفعلين
تقول في الرفع هما يفعلان وهم يفعلون قال الله تعالى وهم يحملون اوزارهم وعلامة الرفع
فيها بثبوت النون وفي النصب والجزم لن تفعلا ولم تفعلا وعلامة النصب والجزم فيها سقوط
النون قال الله تعالى فان لم تفعلوا ولن تفعلوا وكذلك اخواتها فصل معتل الآخر بالواو او
بالياء نحو يدعو ويرمي فرفعه بسكون آخره ونصبه بفتح آخره وجزمه بسقوط آخره تقول في الرفع هو
يدعو ويرمي وعلامة الرفع فيهما سكون آخرهما قال الله تعالى والله يدعوا الى دار السلام وفي النصب
لن يدعو ولن يرمي وعلامة النصب فيهما فتح آخرهما قال الله تعالى لن ندعو من دونه الها وفي الجزم لم
يدع ولم يرم وعلامة الجزم فيهما سقوط آخرهما قال الله تعالى ادع الى سبيل ربك بالحكمة
فصل معتل الآخر بالالف مقصورة نحو يرضى ويخشى فرفعه ونصبه بسكون آخره وجزمه بسقوط
آخره تقول في الرفع هو يرضى ويخشى وعلامة الرفع سكون آخرهما قال الله تعالى ولا
يرضى لعباده الكفر وفي النصب لن يرضى ولن يخشى وعلامة النصب فيهما سكون آخرهما

قال الله تعالى ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى في الجزم لم يرض لم يخش و
وعلامة الجزم فيه سقوط آخره قال الله تعالى ولم يخش الا الله **فصل** وكل اسم في آخره
يا اذا انفتح ما قبل اليا لم يحتمل من الحركات كلها كقولك هذا مولى ورأيت مولى و
ومررت بمولى قال الله تعالى يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا واذا انكسر ما قبل اليا لم يحتمل من
الحركات شيئا الا الفتحة كقولك هذا قاض ومررت بقاض ورأيت قاضيا قال الله تعالى يا
قاضين في النصب اني خفت الموالي وقال في الخفض ما انت بهادي العمي عن ضلالتهم واذا
سكن ما قبل اليا احتمل الحركات كلها كقولك هذا ظبي ورأيت ظبيا ومررت بظبي قال الله تعالى
في الرفع حتى يبلغ الهدي محله وفي النصب يا باغي الكتبة وفي الخفض فما استيسر من الهدي
كذا اذا كانت اليا مشددة نحو كرسي [illegible] **فصل** اعلم ان المبتدا والخبر
مرفوعان ابدا كقولك زيد قائم فرفعت زيدا لانه مبتدا ورفعت قائما لانه خبر المبتدا قال
الله تعالى الله لطيف بعباده واعلم ان خبر المبتدا يكون في احد اربعة اشياء اسم او فعل او ظرف
او جملة فيها ضمير يعود الى المبتدا اما الاسم فكقولك زيد قائم فزيد مبتدا وقائم خبره في الاسم
قال الله تعالى محمد رسول الله واما الفعل فكقولك زيد قام وزيد يقوم فزيد مبتدا وقام خبر
في الفعل قال الله تعالى والله يدعو الى دار السلام واما الظرف فكقولك زيد عندك وبكر في الدار
زيد مبتدا وعندك خبره في الظرف قال الله تعالى والله عنده حسن المآب واما الجملة فكقولك
زيد ابوه قائم فزيد مبتدا وابوه مبتدا ثان وقائم خبر المبتدا الثاني والمبتدا الثاني وخبره
جملة فيها ذكر المبتدا الاول خبر المبتدا الاول وانكان [illegible]
وانكان ظرفا او فعلا او جملة فهو على ما تستحقه من الاعراب **باب الفاعل والمفعول به**
اعلم ان الفاعل مرفوع ابدا والمفعول به منصوب ابدا كقولك ضرب زيد عمرا ورفعت زيدا

لانه فاعل ونصبت عمرا لانه مفعول به قال الله تعالى وقتل داود جالوت رفعت داود
لانه فاعل ونصبت جالوت لانه مفعول به ويجوز ان يكون المفعول به مقدما على الفاعل قال
الله تعالى واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات نصبت ابراهيم لانه مفعول به ورفعت ربه لانه فاعل

باب مفعول ما لم يسم فاعله

اذا ذكرت مفعولا لم يسم فاعله فرفعته كقولك ضرب زيد رفعت
زيدا لانه مفعول لم يسم فاعله قال الله تعالى يا ابانا منع منا الكيل واذا ذكرت مفعولين
ولم يسم فاعلهما رفعت الاول ونصبت الثاني كقولك اعطي زيد درهما رفعت زيدا لانه مفعول
ما لم يسم فاعله ونصبت درهما لانه مفعول ثان قال الله تعالى وخلق الانسان ضعيفا

باب الاضافة

اعلم ان الاضافة تقع بين اسمين فاذا اضفت اسما الى اسم آخر قرأت الاول على ما يستحقه من الاعراب
وخفضت الثاني بالاضافة وكذلك رأيت غلام زيد ومررت بغلام زيد قال الله تعالى عالم الغيب

باب الافعال التي ترفع الاسماء وتنصب الاخبار

وهي كان وصار وظل وبات واصبح وامسى واضحى ومادام ومازال ومابرح ومافتئ و
ليس وانفك وغدا وراح فهذه الافعال وما يشتق منها نحو يكون ويصير ويظل ويبيت و
يدوم وينفك ترفع الاسماء وتنصب الاخبار كقولك كان زيد عالما رفعت زيدا لانه اسم كان
ونصبت عالما لانه خبر كان قال الله تعالى وكان الله غفورا رحيما

باب الحروف التي تنصب الاسماء وترفع الاخبار

وهي ستة ان وان وكان ولكن وليت ولعل فهذه
الحروف تنصب الاسماء وترفع الاخبار كقولك ان زيدا قائم نصبت زيدا لانه اسم ان ورفعت
قائما لانه خبر ان قال الله تعالى ان الله غفور رحيم وكذلك اخواتها

باب الحروف التي تخفض الاسماء وترفع الاخبار

وهي سبعة عشر حرفا من وعن والى وعلى وفي و
مع ومنذ وحتى ورب والقسم الواو والتاء والباء والكاف واللام ومنذ ومذ وحاشا وخلا وعدا فهذه الحروف

تخفض الاسماء وترفع الاخبار اذا كانت لها اخبار كقولك على زيد درهم خفضت زيداً لانه
اسم على ورفعت درهماً لانه خبر على وان شئت قلت درهم مبتدأ وعلى زيد خبر قال الله تعالى وعلى
ابصارهم غشاوة بمد الحمد وان شئت قلت انه مبتدأ بالتقدير قال الله تعالى على الله قصد
السبيل وكذلك اخواتها

باب الحروف التي يقع ما بعدها من الاسماء مبتدأ به

وهي انما وانما وكانما ولكنما وبينا وبينما ولعلما وليتما واذ ما
واذا ما ولما ولولا ولوما وحبذا ونعم وبئس وبل وهل وكيفما وحيث واين وانى ومتى ومهما و
وحيثما وان وان الخفيفة فهذه الحروف تقع ما بعدها من الاسماء مبتدأ به كقولك انما
زيد قائم رفعت زيداً لانه مبتدأ ورفعت قائماً لانه خبر قال الله تعالى انما الهكم اله واحد
وكذلك اخواتها

باب الافعال

اعلم ان الافعال على ثلثة اضرب فعل
ماض وهو مبني على الفتح كقولك ضرب زيد فتحت ضرب لانه فعل ماض قال الله تعالى ضرب
لنا مثلا وفعل مستقبل وهو مرفوع ابدا ما لم يدخل عليه حرف من حروف النواصب فينصبه او حرف من الجوازم
فيجزمه نحو يضرب رفعت يضرب لانه فعل مستقبل قال الله تعالى يضرب الله الامثال والامر
وهو مجزوم ابدا كقولك اضرب والنهي نحو لا تضرب جزمت اضرب لانه امر وجزمت لا تضرب
لانه نهي قال الله تعالى فاضرب به ولا تحنث

باب في تقديم الفعل وتأخيره

اذا تقدم الفعل على الاسم
وحد الفعل في التثنية والجمع واذا تأخر الفعل عن الاسم ثني وجمع كقولك قام اخوك وزيدان قعدا وحد
قام لانه فعل مقدم على الاسم وثنيت قعدا لانه فعل متأخر عن الاسم وكذلك جاء قومك قد خلوا
وحدت جاء لانه مقدم على الاسم وجمعت قد خلوا لانه فعل متأخر عن الاسم قال الله تعالى
وجاء اخوة يوسف فدخلوا عليه

باب المصدر

اعلم ان المصدر منصوب ابدا كقولك ضربته
ضرباً نصبت ضرباً لانه اسم المصدر قال الله تعالى فضرب الرقاب اي فاضربوا ضرب الرقاب

وكذلك الحال منصوب ابدا كقولك جاء زيد راكبا نصبت راكبا على الحال قال الله تعالى يدخلون في دين الله افواجا واما التمييز فمنصوب ابدا كقولك ما في السماء قدر راحة سحابا و

باب الحروف التي تجزم الافعال المستقبلة

وهي لم ولما والم والما واولم واولما كقولك لم يقم ولا تقم فهذه الحروف تجزم الافعال المستقبلة كقولك لم يفعل جزمت يفعل بلم قال الله تعالى ولم يكن له كفوا احد وكذلك حروف الشرط وهي ان ومن وما والذي واينما واين واي وانما ومهما ومتى ومتى ما وكيف وكيفما وحيث وحيثما واذ واذما فهذه الحروف تجزم الافعال المستقبلة وجوابها اذا كان بغير الفاء كقولك ان تكرمني اكرمك جزمت تكرمني بان لانه حرف الشرط وجزمت اكرمك لانه جواب الشرط بغير الفاء قال الله تعالى [illegible] واذا دخلت الفاء في جوابها فعند ذلك ان تكرمني فاكرمك رفعت فاكرمك لانه جواب الشرط بالفاء قال الله تعالى ومن عاد فينتقم الله منه

باب

الحروف التي تنصب الافعال المستقبلة وهي ان ولن واذن ومتى وكي وكيلا ولكي وكيما ولام الجحد ولكيلا ولئلا فهذه الحروف تنصب الافعال المستقبلة كقولك احب ان تفعل كذا نصبت تفعل بان قال الله تعالى افتطمعون ان يؤمنوا لكم نصبت يؤمنوا بان وعلامة النصب فيه سقوط النون وكذلك اخواتها

باب الجوابات

وهي سبعة اعلم ان جواب الامر والنهي والدعاء والاستفهام والتمني والعرض بالفاء نصب وبغير الفاء جزم كقولك في الامر ائتني فاكرمك نصبت فاكرمك لانه جواب الامر بالفاء قال الله تعالى وقل اعملوا فسيرى الله عملكم وفي النهي لا تضربني فاشتمك نصبت فاشتمك قال الله تعالى لا تفتروا على الله كذبا فيسحتكم بعذاب نصبت فيسحت لانه جواب النهي بالفاء وفي الدعاء ابقاك الله فينتفع الناس بك نصبت فينتفع لانه جواب الدعاء بالفاء قوله تعالى ربنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا وعلامة النصب

فيه سقوط النون وفي الاستفهام هل عندك ماء فاشربه نصبت فاشربه لانه جواب الاستفهام بالفا

قال الله تعالى هل عندكم من علم فتخرجوه لنا وعلامة النصب فيه سقوط النون وحروف الاستفهام

هل وما ومن وكيف واين وانى والا وفي الجحد ما انت بعالم فنتعلم منك نصبت فنتعلم لانه جواب

الجحد بالفا قال الله تعالى وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم وحروف الجحد ما وليس ولا ولم

ولن وفي التمني ليتك عندنا فنفرح بك نصبت فنفرح لانه جواب التمني بالفا وحروف التمني ليت

ولو ما ولولا قوله تعالى يا ليتني كنت معهم فافوز فوزا عظيما وقوله تعالى لولا اخرتني الى اجل قريب فاصدق

واكن من الصالحين وفي العرض الا تنزل بنا فنحسن اليك نصبت فنحسن لانه جواب العرض بالفا

قال الله فان استطعت ان تبتغي نفقا في الارض او سلما في السماء فتاتيهم باية فان حذفت

الفا من هذه الجوابات جزمتها كلها الا الجحد فانه يرفع على معنى الشرط والجزاء كقولك في الامر

زرني اكرمك جزمت اكرمك لانه جواب الامر بغير الفا وقوله تعالى قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم

علامة الجزم فيه سقوط الواو وكذلك اخواتها باب ما يتبع الاسم في اعرابه وهو النعت والتوكيد

والعطف والبدل ان كان الاسم رفعا فهذه رفع وان كان الاسم نصبا فهذه نصب وان كان

الاسم خفضا فهذه خفض واما النعت فكقولك جاءني زيد العاقل فالعاقل نعت لزيد

وكذلك رايت زيدا العاقل ولا تنعت المعرفة الا بالمعرفة ولا النكرة الا بالنكرة كقولك في المعرفة

هذا زيد العاقل وقوله تعالى والموعظة الحسنة وقال اهدنا الصراط المستقيم نصبت المستقيم لانه

نعت الصراط كقولك في النكرة هذا رجل عاقل وقوله تعالى هذا صراط مستقيم واما التوكيد نحو جاءني

زيد نفسه وعينه فنفسه وعينه لانه توكيد لزيد وكذلك رايت زيدا نفسه وعينه ومررت بزيد نفسه

وعينه وحروف التوكيد اربعة وهي النفس والعين والكل والاجمع نحو جاءني زيد نفسه وعينه وجاء

القوم انفسهم واعينهم وكلهم واجمعون رفعته لانه تاكيد للقوم قال الله تعالى

فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس اما العطف نحو جاءني زيد وعمرو رفعت عمروا لانه
معطوف على زيد وكذلك رأيت زيدا وعمروا ومررت بزيد وعمرو وحروف العطف اي احد
عشرة حرفا وهي الواو والفاء وثم واو ولا وام وبل ولكن الخفيفة واما المكسورة وحتى وليس
فهذه الحروف تعطف ما بعدها على ما قبلها اما الواو فنحو جاءني زيد وعمرو رفعت عمروا لانه معطوف
على زيد وكذلك رأيت زيدا ومررت بزيد وعمرو قوله تعالى وجاء ربك والملك صفا صفا رفع الملك
بالعطف واما البدل فكقولك جاءني زيد اخوك رفعت اخوك لانه بدل عن زيد وكذلك رأيت
زيدا اخاك ومررت بزيد اخيك قوله تعالى اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت نصبت صراط الثاني
لانه بدل من صراط الاول والفرق بين النعت والبدل ان النعت لا يقوم مقام الاسم
والبدل يقوم مقامه **باب المعرفة** والنكرة اعلم ان المعرفة على خمسة انواع اسماء
الاعلام نحو زيد وعمرو وما دخلته الالف واللام نحو الرجل والغلام واسماء المضمرات نحو انا و
انت واسماء الاشارة نحو هذا وذاك والمبهمات نحو الذي والتي وما اضيف الى احد هذه الاربعة
كقولك دار زيد وثوب بكر وثوب الرجل وثوبي وثوبك وغلام هذا وسرج الرجل واما النكرة
فهي ما يقع على امة كلها فيها سواء نحو رجل وامرأة وما اشبههما **باب معرفة المذكر**
والمؤنث اعلم ان للمؤنث ثلث علامات وهي الالف الممدودة اذا كانت زائدة نحو حمراء وصفراء
والالف المقصورة نحو حبلى وبشرى ونحوهما والتاء التي تصير في الوقف هاء نحو الرحمة والبركة ونحوها
وكل اسم يكون فيه احدى هذه العلامات للتانيث فهو مؤنث لفظي كقولك اعجبني الحمراء
والصفراء ونفعني الذكرى والبشرى ونزلت الرحمة والبركة وما اشبهها وما خلا عن هذه العلامات
فهو مذكر الا الاسماء المعدودة فيحفظ ولا يقاس عليها كالاعضاء المزدوجة نحو اليدين والرجلين
والكتفين والعضدين والوركين والقدمين والعقبين والساقين والجناحين والعينين

دوم مؤنث لفظی که در مقابله آن مذکری از حیوان نباشد بلکه تانیث منسوب بسوی لفظ باشد نه بر حقیقت

والاذنين الا العقبين الخدين كثيرا من السماء والارض والشمس والنار والنعل والقفر

والدار والحرب والجحيم والريح والدلو والذنوب والقوس والنحل والعنكبوت والنفس والروح

والاصبع والكف والنجم والسعير واللظى والسقر والفردوس والغول والعصا والفلك

والاست والعروض والضحى والذراع والثعلب والملح والافاعي والمنجنيق والارنب

والبئر والينبوع والدرع والكبد والكرش والافعى والضبع والقوس والكأس والموسى واليمين

والشمال والسراويل والضرب والشمال والقدر والمسك والعروس والحائل والليث

والطريق والسبيل والثرى والعنق واللسان والضحى والسلاح والقفا والرحم والسكين

والسلطان والقدم والوراء والامام والليل والعين والسلم والعير والابل وما اشبهها

باب النداء

وهو على ثلثة اوجه مفرد معرفة ومضاف ونكرة موصوفة فالمفرد يرفع بلا تنوين كقولك يا زيد رفعت زيدا لانه نداء مفرد قوله تعالى يا داود انا جعلناك قال يا نوح ويا هود وان اردت معينا بالنكرة رفعته كقولك يا رجل قوله تعالى يا جبال اوبي معه وحروف النداء يا وايا وهيا والهمزة المفتوحة وكل اسم فيه الالف واللام فانه ينادى بايها وايهذا نحو يا ايها الرجل ويا ايهذا الرجل قال الله تعالى قل يا ايها الكافرون الا قولك يا الله فانه لا يجوز يا ايها الله واما المضاف فمنصوب بلا تنوين نحو يا عبد الله لانه منادى مضاف قال الله تعالى يا اهل الكتاب وكذلك النكرة الموصوفة منصوبة بتنوين نحو يا رجلا صالحا نصبت رجلا لانه نكرة موصوفة قوله يا حسرة على العباد واذا نعتّ المفرد بالمفرد فلك في نعته الرفع والنصب كقولك يا زيد العاقل والعاقل بالرفع والنصب الا انه اذا نعته بمضاف فلك في النصب لا غير نحو يا زيد صاحب الفرس واذا نعتّ المضاف والنكرة الموصوفة نصبتهما

قوله قل يا اهل الكتاب اي صاحب كتاب ١٢ قوله تعالى يا حسرة على العباد اي افسوس بر بندگان اين آيت در سوره

لا تخفى كقولك يا عبد الله العاقل يا رجلا صالحا لنعت عاقلا لا نعت النكرة

الترخيم اعلم ان الترخيم يقع في المنادى المفرد اذا زاد على ثلثة احرف فاذا رخمت
اسما حذفت آخره وتركت ما قبل المحذوف على حركته بعد الترخيم كقولك في جعفر يا جعف
وفي عامر يا عام قال الله تعالى ونادوا يا مال في بعض القراءة في يا مالك وان شئت ضممت آخر
الاسم بعد الترخيم كقولك في جعفر يا جعف وفي عامر يا عام واذا كان قبل آخر الاسم الف
ساكنة قبلها فتحة او واو ساكنة قبلها ضمة او ياء ساكنة قبلها كسرة حذفتهما مع آخر الاسم
كقولك في عباس يا عبا وفي منصور يا منص وفي مسعود يا مسع وفي عندليب يا عندل
والكان ثالثها واوا والفا او ياء لا تحذفه كما تقول في ثمود وزياد وسعيد يا ثمو ويا زيا ويا
سعي واذا كان الاسم على ثلثة احرف اوسطها ساكن نحو زيد فانه لا يرخم الا ان يكون
في آخره تاء التانيث كقولك في ثبة يا ثب وفي عزة يا عز

باب الندبة ان اذا ندبت
اسما زدت في آخره الفا نحو يا زيدا رحمك الله واذا وقفت عليه زدت بعد الالف هاء
فقلت يا زيداه وان شئت قلت وازيداه بالواو

باب نعم وبئس وهما يرفعان ما فيه
الالف واللام وما اضيف اليه وينصبان ما سقطتا منه ويرفعان الخبر
في كل حال كقولك نعم الرجل زيد رفعت رجلا لانه اسم نعم ورفعت زيدا لانه خبر نعم قال الله
تعالى ونعم المولى ونعم النصير وكذلك بئس الرجل عمرو ونعم غلام الرجل عمرو وقال الله
تعالى نعم اجر العاملين وتقول في النصب نعم رجلا زيد نصبت رجلا
لانه اسم نعم بغير الالف واللام ورفعت زيدا لانه خبر نعم وكذلك بئس
كقولك بئس رجلا عمرو نصبت رجلا لانه اسم بئس بغير الالف واللام ورفعت
عمرو لانه خبر بئس قال الله تعالى بئس مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا

قال الله

ويجري حبذا مجرى نعم ويجري ساء مجرى بئس كقولك حبذا رجلا زيد نصبت رجلا لانه اسم رفعت
زيدا لانه خبر حبذا وكذلك ساء رجلا زيد قال الله تعالى ساء مثلا القوم الذين كذبوا بآياتنا

باب ما النافية وهي ترفع الاسم وتنصب الخبر كقولك ما زيد قائما رفعت زيدا لانه خبر ما
قال الله تعالى ما هذا بشرا فان قدمت الخبر على الاسم او ادخلت عليه الا رفعته كقولك ما
قائم زيد وما زيد الا قائم قال الله تعالى وما محمد الا رسول وان شئت ادخلت الباء في
خبرها كقولك ما زيد بقائم قال الله تعالى ما انتم عليه بفاتنين وبنو تميم يرفعون خبرها
في كل حال فيقولون ما زيد قائم وما قائم زيد الا ان القرآن نزل بلغة اهل الحجاز

باب لا التي لنفي الجنس اذا نفيت الاسم النكرة بلا نصبته بغير تنوين كقولك لا رجل في الدار
نصبت رجلا على النفي قال الله تعالى لا ريب فيه وان كررت لا فانت فيه بالخيار ان
شئت نصبتها بغير التنوين فقلت لا حول ولا قوة الا بالله وقال الله تعالى فلا رفث ولا
فسوق ولا جدال وان شئت رفعتها بالتنوين فقلت لا حولٌ ولا قوةٌ الا بالله قال
الله تعالى لا بيعٌ فيه ولا خلةٌ وان شئت رفعت الاول بالتنوين ونصبت الآخر بغير التنوين
فقلت لا حولٌ ولا قوةَ وان شئت فتحت الاول ونصبت الثاني بالتنوين فقلت
لا حولَ ولا قوةً وان شئت نصبت الاول بغير التنوين ورفعت الثاني فقلت لا حولَ
ولا قوةٌ وان فصلت بين لا وبين الاسم المنفي بشيء رفعته بالتنوين لا غير وكررت
لا كقولك لا في الدار رجل ولا امرأة قال الله تعالى لا فيها غول ولا هم عنها ينزفون

باب كم وهي على وجهين احدهما ان يكون استفهامية والآخر ان يكون
خبرية فاذا كان استفهامية نصبت الاسم على التمييز نحو كم درهما مالك نصبت
الدرهم على التمييز وان شئت حذفت المنصوب فقلت كم مالك و

او كان كم خبرية خفضت الاسم على الاضافة وان شئت نصبت الاسم بها في الخبر كما نصبته في الاستفهام فقلت كم رجلا لقيته وان شئت ادخلت عليه من فقلت كم من رجل لقيته قال الله تعالى كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة وان فصلت بين كم وبين الاسم بشيء نصبته لا غير كقولك كم في الدار رجلا لقيته وكاين مثله ومن لازم فيه كقولك كاين من رجل لقيته قال الله تعالى وكاين من قرية عتت عن امر ربها

باب مذ ومنذ وهما يرفعان ما مضى من الوقت ويخفضان ما انت فيه كقولك ما رأيته مذ يوم الجمعة بالرفع ومنذ اليوم بالخفض وكذلك منذ الا ان منذ في الخفض ومذ في الرفع اكثر

باب حروف القسم وهي الواو والباء والتاء فهذه الحروف تخفض المقسم به نحو بالله لافعلن كذا خفضت اسم الله بباء القسم وكذلك والله وتالله قوله تعالى والشمس وضحاها وقوله تعالى تالله لتسألن عما كنتم تفترون فاما الباء تدخل على كل مقسم به ظاهرا كان او مضمرا كقولك بالله لافعلن كذا وبك لافعلن كذا واما الواو فانها تدخل على الظاهر دون الضمير كقولك والله لافعلن كذا ولا يجوز ان تقول وك لافعلن كذا واما التاء فانها لا تدخل الا على اسم الله خاصة كقولك تالله لافعلن كذا ولا يجوز تالرحمن وتالرحيم قوله تعالى وتالله لاكيدن اصنامكم واذا حذفت حروف القسم نصبت المقسم به كقولك الله لافعلن كذا ويجوز الخفض ايضا كقولك الله لافعلن كذا

باب جواب القسم ويجاب القسم باحد اربعة اشياء وهي اللام وان وما ولا فاللام وان في الاثبات دون النفي كقولك والله لاقعدن كذا والله ان زيدا قائم قال الله تعالى ان سعيكم لشتى وقال الله تعالى لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم واما ما ولا ففي النفي دون الاثبات

نحو والله ما فعلت كذا والله لا افعل كذا قوله تعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم و
ما غوى الفرق بين لا وما ان لا تقع على المستقبل وما تقع على الماضي وربما لا تقع على الماضي
وما تقع على المستقبل قوله تعالى فلا صدق ولا صلى وفي المستقبل قال ما اريكم الا ما ارى وما
اهديكم الا سبيل الرشاد باب حتى وهي تخفض الاسم وتنصب الفعل المستقبل تقول في
الاسم جاء القوم حتى زيد قوله تعالى هي حتى مطلع الفجر وتقول في المستقبل اذ ذكر حتى
تكرمني نصبت تكرمني بحتى قوله تعالى حتى يسمع كلام الله واذا اوقعتها على الفعل المستقبل
وتريد به الماضي لم تنصبه نحو سرت الى الدار حتى ادخلها بالرفع المعنى فدخلتها قوله تعالى وزلزلوا
حتى يقول الرسول بالرفع قراءة نافع المعنى قال الرسول وقد يكون حتى بمنزلة واو العطف
في الاسماء نحو جاء القوم حتى زيد رفعت زيدا لانه معطوف على القوم معناه جاء
القوم وزيد باب ان وان اذا ابتدات بان او وقعت بعد القول وبعد القسم فهي مكسورة
نحو ان زيدا قايم كسرت ان لانك ابتدات بها قوله تعالى ان الله غفور رحيم
قوله تعالى ان الانسان لربه لكنود واذا وقعت بعد القول فكذلك نحو قلت ان
زيدا قايم كسرت ان لانها وقعت بعد القول قال الله تعالى فقالوا انا اليكم مرسلون
وكذلك بعد القسم نحو والله ان زيدا لقايم وقال الله تعالى والعصر ان الانسان
لفي خسر واذا توسطت بين الكلام او وقعت بعد العلم او الظن فهي مفتوحة كقولك
بلغني ان زيدا قايم وعلمت ان زيدا قايم وظننت ان زيدا ذاهب قال الله تعالى
واعلموا ان الله شديد العقاب وقال الله تعالى يظنون انهم ملاقوا ربهم الا ان
يقع اللام في خبرها فتكسرها حينئذ نحو علمت ان زيدا لقايم قوله تعالى والله يعلم
انك لرسوله باب عسى وهي ترفع الاسم ويكون خبرها ان مع الفعل المستقبل

نحو عسى زيد ان يخرج قوله تعالى عسى ربكم ان يرحمكم وان حذفت ان قلت عسى زيد
يفعل بالرفع وشبهه كاد زيد يفعل قال الله تعالى يكاد البرق يخطف ابصارهم وان
شئت ادخلت ان فقلت كاد زيد ان يفعل الا ان اثبات ان في عسى اجود من
حذفها وفي كاد حذفها اجود من اثباتها **باب التعجب** اعلم ان المتعجب منه منصوب
ابدا نحو ما احسن زيدا نصبت زيدا على التعجب منه قال الله تعالى فما اصبرهم على النار
وللتعجب لفظ آخر نحو احسن بزيد اي ما احسن زيدا قوله تعالى اسمع بهم وابصر اي ما اسمعهم
وما ابصرهم **باب الظرف** اعلم ان الظرف ظرفان ظرف الزمان وظرف المكان
وكلاهما منصوبان باضمار في فاما ظرف الزمان فنحو اليوم والليلة والسنة
والشهر والساعة والنهار وما اشبهها من الاوقات كقولك خرجت اليوم
نصبت اليوم على الظرف قال الله تعالى اليوم لا ينفع مال ولا بنون وكذلك
اخواتها واما ظرف المكان فنحو خلف وقدام وفوق وتحت ويمين وشمال وعند وبين
وبعد وقبل وما اشبهها تقول قمت خلفك وقدامك نصبت خلفك على الظرف
وكذلك اخواتها قوله تعالى وعنده علم الساعة **باب الاستثناء** اذا اثبتت اسما ثم استثنيت
منه شيئا نصبت المستثنى نحو جاءني القوم الا زيدا نصبت زيدا بالاستثناء بعد الاثبات
وكذلك رايت القوم الا زيدا ومررت بالقوم الا زيدا قوله تعالى فشربوا منه الا
قليلا وقوله تعالى فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس واذا نفيت اسما ثم استثنيت منه
وذكرت المستثنى منه يجوز فيه الرفع على البدلية والنصب على الاستثناء كقولك ما جاءني
القوم الا زيد والا زيدا قوله تعالى ما فعلوه الا قليل والا قليلا واذا نفيت اسما ثم
استثنيت منه وحذفت المستثنى منه اجريت المستثنى على ما يستحقه من الاعراب كقولك ما جاء

الا زيد لانه فاعل وكذلك ما رأيت الا زيداً وما مررت الا بزيد وقوله تعالى ما محمد الا رسول
وحروف الاستثناء عشرة وهي الا وغير وسوى وعدا وخلا وحاشا وليس ولا يكون وما
غير فحكمه كحكم الا الا ان اعرابها كاعراب ما بعد الا كقولك جاءني القوم غير زيد وما جاءني
القوم غير زيد وغير زيد واما سوى فخفض ما بعدها نحو جاءني القوم سوى زيد خفضت زيداً
بالاضافة وسوى منصوب واما عدا وخلا وحاشا فتنصبن وتخفضن كقولك جاءني
القوم عدا زيداً وزيدٍ واما ما عدا وما خلا وليس ولا يكون فينصبن لا غير كقولك جاء في القوم
ما عدا زيداً وما خلا عمراً وليس خالداً ولا يكون بكراً **باب** نون التاكيد اعلم ان نون
التاكيد تدخل في ستة مواضع من الافعال المستقبلة في الامر والنهي والدعاء والشرط
اذا كان نا ما وفي جواب القسم اذا كان باللام فتقول في الامر للواحد اضربن زيداً وللاثنين
اضربان زيداً وللجمع اضربن وللواحدة اضربن وللاثنين اضربان وللجمع المونث اضربنان
وتفتح ما قبل النون في الواحد وتضم في الجمع المذكر وتكسر في الواحدة وفي النهي لا تضربن
وفي الدعاء اللهم اغفرن لنا وفي الاستفهام اتضربن وفي جواب القسم والله لاضربنه
وفي الشرط اما تضربنه نضربك وكذلك التثنية والجمع والتانيث وان شئت خففت النون
في هذه كلها كقولك اضربن الا ان يكون ما قبل النون الف ساكنة نحو اضربان واضربنان فانه
لا يجوز تخفيفها ان وقفت عليها قلبتها الفا اذا انفتح ما قبلها او واوا اذا انضم ما قبلها او
ياء اذا انكسر ما قبلها قوله تعالى لنسفعاً بالناصية وقال الله تعالى ليكونا من الصاغرين
باب ما اعلم ان ما في كلام العرب على تسعة اوجه والقران ناطق بهن الاول للنفي مثل
قوله تعالى ومما رزقناهم ينفقون والثاني للجحد قال الله تعالى وما محمد الا رسول والثالث للاثبات في الخبر
قوله تعالى لا اعبد ما تعبدون والرابع الاستفهام مثل قوله تعالى وما ادراك ما القارعة والخامس للشرط مثل

قوله تعالى وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله والسادس للوقت مثل قوله تعالى اما
[illegible] فيها والسابع للتعجب مثل قوله تعالى فما اصبرهم على النار والثامن للجمع مثل قوله تعالى
حينئذ ما هنالك والتاسع للمصدر مثل قوله تعالى يعلمون بما غفر لي ربي وقوله تعالى والله خلقكم
وما تعملون والله اعلم باب الف الوصل وهي تدخل على ثمانية اسماء وفي تسعة ابنية من
الافعال الماضية المشتقة وفي الامر منها وفي مصادرها وفي الامر من الثلاثي المجرد
واما الاسماء نحو اثنان واثنتان وابن وابنة وامرء وامرأة واسم واست واما الابنية المشتقة
من الافعال الماضية المشتقة فانفعل نحو انصرف وافتعل نحو استمع واستفعل نحو استعمل وافعل
نحو احمر وافعال نحو احمار وافعوعل نحو اخشوشن وافعول نحو اجلوذ وافعلل نحو اقشعر وافعنلل نحو
احرنجم وكذلك التفاعل والتفعل اذا ادغمت فيه التاء نحو اطهر واثاقل واما الامر منها
نحو انصرف واستمع وكذلك اخواتها واما المصادر منها نحو انصرافا واستماعا و
كذلك اخواتها واما الامر من الثلاثي المجرد نحو اضرب واعلم واقعد وما اشبهه فهذه
اللغات كلها اذا ابتدأت بها فهي مكسورة الا في الامر من يفعل بضم العين فهي مضمومة
نحو اقعد واذا توسطت في الكلام سقطت من اللفظ كقولك هذا اسم مكتوب وكتب
اسمه قوله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان واما الالف التي تدخل مع لام
التعريف نحو الرجل وما اشبهه والف ايم الله فهما ايضا الف وصل اذا ابتدأت بها
فهما مفتوحان الرجل جاءني وايم الله لافعلن كذا والله اعلم باب العدد اعلم ان
العدد على ضربين احدهما ما يضاف الى المعدود والآخر ما يفسر بالمعدود فاما ما يضاف
الى المعدود فهو ينقسم الى قسمين احدهما ما يضاف الى الجمع والآخر ما يضاف الى المفرد
فاما ما يضاف الى الجمع فهو من الثلثة الى العشرة نحو ثلثة رجال الى عشرة رجال واربع نسوة

الى عشرة نسوة واما ما يضاف الى الواحد فهو المائة فما فوقها واما ما يفسر بالمعدود فهو
من احد عشر الى تسعة وتسعين نحو احد عشر رجلاً وعدد المذكر من الثلثة الى العشرة بالتاء
والمؤنث من الثلثة الى العشرة بغير التاء نحو ثلثة رجال وثلث نسوة وكذا الى العشرة
قوله تعالى سبع ليال وثمانية ايام فاذا جاوزت عن العشرة قلت في المذكر بغير التاء و
في المؤنث بالتاء تقول في المذكر احد عشر رجلا وفي المؤنث احدى عشرة امرءة و
اثنتا عشرة امرءة قوله تعالى في المذكر اني رايت احد عشر كوكبا وقوله تعالى في المؤنث
فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا وتثبت التاء في النيف اي الجزء الاول وتسقطها من العشرة
في المذكر فيما بين ثلثة عشر الى تسعة عشر وتسقطها في الجزء الاول من النيف وتثبتها
في العشرة في المؤنث ما بين ثلث عشرة الى تسع عشرة نحو جاءني ثلثة عشر رجلا وثلث
عشرة امرءة وقوله تعالى عليها تسعة عشر اي ملكا نصبت العددين في الرفع والنصب والجر لانهما
جعلا اسما واحدا الا اثنى عشر واثنتا عشرة فانهما في الرفع بالالف وفي النصب والجر
بالياء نحو في الرفع جاءني اثنا عشر رجلا واثنتا عشرة امرءة وفي النصب رايت اثنا
عشر رجلا واثنتي عشرة امرءة قوله تعالى وبعثنا منهم اثنا عشر نقيبا وقال وقطعناهم
اثنتي عشرة اسباطا امما وفي الخفض مررت باثني عشر رجلا وباثنتي عشرة
امرءة واما ما يفسر بالمعدود فهو منصوب ابدا على التفسير كقولك جاءني احد عشر رجلا
نصبت رجلا على التفسير وكذلك الى تسع وتسعين قوله تعالى واختار موسى قومه سبعين
رجلا لميقاتنا نصبت رجلا على التفسير **باب** ما لا ينصرف اعلم ان الاسماء
التي لا تنصرف تنقسم على قسمين قسم منها ما لا ينصرف في معرفة ونكرة وقسم منها
ما لا ينصرف في معرفة وينصرف في نكرة اما الذي لا ينصرف في معرفة ونكرة فكل نعت

على أفعل ومؤنثه على فعلاء نحو أحمر حمراء وكذلك ما هو أفعل من كذا نحو أفضل منه و
أحسن من عمرو وكل نعت مذكره على فعلان ومؤنثه على فعلى نحو عطشان وعطشى و
شبعان وشبعى وغضبان وغضبى وكل اسم واحد أو جمع في آخره ألف التأنيث ممدوداً
كانت أو مقصورة نحو حمراء وحبلى وعلماء وجرحى وكل جمع ثالثه ألف وبعد الألف حرفان
أو ثلاثة أحرف أوسطها ساكن أو حرف مشدد نحو دراهم ودنانير ودواب وكل ما عدل
من العدد من واحد إلى الأربعة نحو موحد وأحاد ومثنى وثناء ومثلث وثلاث ومربع و
رباع وقيل إلى معشر وعشار فهذه الأسماء ما لا ينصرف معرفة ونكرة نحو مررت بأحمر
نصبت أحمر وهو في موضع الخفض لأنه لا ينصرف قال الله تعالى يعملون له ما يشاء
من محاريب وتماثيل ومنها ما لا ينصرف في المعرفة وينصرف في النكرة وهو كل اسم
على وزن الفعل نحو يزيد ويشكر وتغلب وكل اسم في آخره تاء التأنيث نحو طلحة وعائشة
وحمزة وكذلك أسماء السور والبقاع إذا أردت بها التأنيث نحو بغداد ومكة وسعير
وجهنم وكل اسم كان مؤنثاً بالمعنى نحو زينب ومريم إلا أن يكون الاسم على ثلاثة
أحرف وأوسطه ساكن نحو هند ودعد فإن شئت صرفته وإن شئت لم تصرفه و
كل اسم في آخره ألف ونون زائدتان نحو عثمان وعمران وسليمان وكل اسمين جعلا
اسماً واحداً نحو حضرموت وبعلبك وكل اسم فاعل عدل إلى فعل نحو عمر و
زفر أصلهما عامر وزافر وكل اسم عجمي نحو إبراهيم وإسماعيل فهذه الأسماء
لا ينصرف في المعرفة وينصرف في النكرة نحو مررت بإبراهيم آخر لم يصرف
الأول لأنه معرفة وصرف الثاني لأنه نكرة قال الله تعالى اهبطوا مصراً في
النكرة وقال ادخلوا مصر في المعرفة وكذلك سائر ما ذكرناه

عمران وادخلت الالف واللام على ما لا ينصرف او اضفته انصرف نحو مررت بالاحمر
والعمركم وبعمرنا قال الله تعالى اليس الله باحكم الحاكمين ومعنى قولهم لا ينصرف انه
لا ينون وينصب في موضع الخفض **باب** الاسماء التي توصل وهي الذي والتي
واللاتي واللائي ومن وما واي فهذه الاسماء لا تتم الا بصلة وعائد وصلتها باحد
ثلثة اشياء فعل او ظرف او جملة اسمية نحو جاء في الذي قام والذي يقوم والذي ابوه
قائم والذي عندك فالذي اسم موصول وما بعده صلته قال الله تعالى صراط الذين
انعمت عليهم وكذلك اخواتها **باب** التصغير اذا صغرت اسما ثلاثيا ضممت
اوله وفتحت ثانيه وردت بعد الثانية ياء التصغير نحو فلس فليس ورجل رجيل وشعر
شعير قوله تعالى يا بني اركب معنا واذا كان الاسم على اربعة احرف كسرت ما بعد
ياء التصغير نحو في درهم دريهم وفي جعفر جعيفر ومريم مريم واذا كان الاسم على
خمسة احرف فانت فيه بالخيار ان شئت حذفت آخر الحرف منه فقلت في
سفرجل سفيرج وان شئت حذفت الرابع فقلت سفيرل وان شئت عوضت الياء
من المحذوف فقلت سفيريج وسفيريل واذا كان الاسم على خمسة احرف ورابعه
واو او ياء او الف قلبت الالف والواو بالياء وتركت الياء على حالها نحو في
عصفور عصيفير وفي دينار دنينير وفي قنديل قنيديل **باب** النسبة وهي
ان تقر الاسم على حاله وتزيد بعد الاسم ياء مشددة وتكسر ما قبل الياء نحو
في النسبة الى عمر عمري والى جعفر جعفري قال الله تعالى كوكب دري وان كان
الاسم على فعيل نحو ثقيف او فعيلة نحو ربيعة او فعيل نحو قريش او
فعيلة نحو جهينة جاز حذف الياء واثباتها نحو في النسبة الى ثقيف

ثقفي وثقيفي وفي جهينة جهني وجهيني وفي قريش قرشي وقريشي وفي ربيعة ربعي وربيعي باب
الجمع اعلم ان الجمع جمعان جمع القلة وجمع الكثرة فاما جمع القلة فاربعة امثلة افعل وافعال
وافعلة وفعلة فاما افعل فلما كان على فعل نحو فلس وافلس وكلب واكلب وفعال نحو اتان واتن
وعقاب واعقب ولسان والسن واما افعال فلما كان على فعل وفعل وفعل وفعل
وفعل وفعل نحو بطل وابطال وفخذ وافخاذ وعنق واعناق وقفل واقفال وجذع
واجذاع وجمل واجمال واما افعلة وفعلة فلما كان على اربعة احرف وثالثه واو
او ياء او الف نحو عمود واعمدة وقفيز واقفزة وغلام وغلمة وصبي وصبية وهذا ما بين
من الثلثة الى العشرة وربما يكون لاكثر من ذلك واما جمع الكثرة فامثلته كثيرة منها
فعول وفعال وفعلان وفعلان نحو فلوس وكلاب وغربان وقضبان باب
التاء التاء على نوعين اما ان يكون اصلية او تاء الجمع فالاصلية كالتاء
التي في الاصوات ترفع هذه التاء وتنصب وتخفض لانها هي التي كانت
في الصوت واما تاء الجمع فهي كالتاء في عمات واخوات فترفع هذه التاء وتخفض و
لا تنصب لانها تاء الجمع ومعنى تاء الجمع انها لم تكن في الوحدان كما كانت الاصوات
في الصوت ووزنها افعال واما الاخوات فوزنها فعلات فكانت التاء في الاخوات لا تثبت
في لفظة الواحد واما تاء الاصوات فانها لا تثبت في وزنه وتثبت في لفظه الا ترى
ان وزنه افعال فالتاء ساقطة لانها ههنا لام الفعل باب النون التي كانت في الوحدان
في آخر الاسم مثل سرحان ومسكين فاذا جمعته قلت سراحين ومساكين ترفع وتنصب وتخفض ليست
كالنون التي تدخل في الزيدين والمسلمين نون الجمع فلا يكون الا مفتوحة والنون التي
في السراحين والمساكين نون في الاصل ثابتة فلذلك اطلقت بها اوجه الفتح والله اعلم تمام شد

۲۴۸

الحمد لله و المنة که نسخهٔ میمونهٔ ضریری در اسعد اوان و
احسن زمان بتاریخ پنجم ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۵۹ هجری بتحشیه و تصحیح
جناب افضل العلما مولانا مولوی قدرت احمد صاحب مد ظله و تصحیح
اکمل المحققین جناب مولوی مقبول احمد صاحب گوپاموی سلمه الله تعالی
در مطبع حسنی میر حسن رضوی ولد میر حسین عرف میر کالی در
بیت السلطنت لکهنو محله محمود نگر خلعت الطباع پوشید و به پیرایهٔ اختتام
مزین گردید بر ارباب عقل و کیاست و اصحاب فهم و درایت مخفی و محتجب
نیست که چون این کتاب از کثرت تداول اطفال دست تصرف ناسخین
هر یک بطریق خود دراز است حتی الوسع باجتماع چند نسخ و تطابق میان آن
[illegible] در تصحیح پرداخته شد سهو و خطای بشری را از ناظرین
صفا وقع بالذات [illegible] و در بعضی جاها حشو مصنف را تسامح رود
رجای عفو است و در بعضی جا [illegible] تا امکان نسبت توجیه و تقریر
بقولیکه مصرعه خطائی بزرگان گرفتن خطا است
نموده شده

کتبه شیو لال [illegible]

جدول که شارح تنازع کرده که هرگاه نزاع کنند دو عامل در اسم ظاهر بعد از آن ... یا اسم ظاهر فاعل یا مفعول او بود و دیگری خواهان
فاعلیتش یا هر دو مقتضی فاعلیت یا مفعولیت آن عامل پس مختار نحات بصره اعمال فعل ثانی بنا بر قرب و اضمار فاعل در اول موافق ظاهر
و ایراد مفعول اگر ضروری بود و کسائی موافق ایشان است در اعمال الا آنکه حذف فاعل روا دارد تا اضمار قبل الذکر لازم نیاید و فراء قائل بتشریک کردن
هر دو فعل در رفع در باب معمول و ضمیر آوردن بعد اسم ظاهر ... از فراء و اگر این جا ... اعمال اول ...

مذهب بصریان	مذهب کوفیان	کسائی	فراء
ضربني واكرمني زيدٌ	ضربني واكرمني زيدٌ	ضربني واكرمني زيدٌ	ضربني واكرمني زيدٌ
ضرباني واكرمني الزيدان	ضربني واكرماني الزيدان	ضربني واكرمني الزيدان	ضربني واكرمني الزيدان هما
ضربوني واكرمني الزيدون	ضربني واكرموني الزيدون	ضربني واكرمني الزيدون	ضربني واكرمني الزيدون هم
ضربتُ واكرمتُ زيداً	ضربتُ واكرمتُه زيداً	ضربتُ واكرمتُه زيداً	ضربتُ واكرمتُ زيداً اياه
ضربتُ واكرمتُ الزيدين	ضربتُ واكرمتهما الزيدين	ضربتُ واكرمتُ الزيدين	ضربتُ واكرمتُ الزيدين اياهما
ضربتُ واكرمتُ الزيدين	ضربتُ واكرمتهم الزيدين	ضربتُ واكرمتُ الزيدين	ضربتُ واكرمتُ الزيدين اياهم
ضربتُ واكرمني زيدٌ	ضربني واكرمتُه زيدٌ	ضربتُ واكرمني زيدٌ	ضربتُ واكرمني زيدٌ اياه
ضربتُ واكرمني الزيدان	ضربني واكرمتهما الزيدان	ضربتُ واكرمني الزيدان	ضربتُ واكرمني زيدان اياهما
ضربتُ واكرمني الزيدون	ضربني واكرمتهم الزيدون	ضربتُ واكرمني الزيدون	ضربتُ واكرمني الزيدون اياهم
ضربني واكرمتُ زيداً	اكرمتُ وضربني زيدٌ	ضربني واكرمتُ زيداً	ضربني واكرمتُ زيداً هو
ضرباني واكرمتُ الزيدين	اكرمتُ وضرباني الزيدان	ضربني واكرمتُ الزيدين	ضربني واكرمتُ الزيدين هما
ضربوني واكرمتُ الزيدين	اكرمتُ وضربوني الزيدون	ضربني واكرمتُ الزيدين	ضربني واكرمتُ الزيدين هم
حسبني منطلقاً وحسبتُ زيداً منطلقاً	حسبني وحسبتهما منطلقين الزيدان منطلقاً	حسبني منطلقاً وحسبتُ زيداً منطلقاً	ضربني واكرمتُ زيداً اياه
حسباني منطلقاً وحسبتُ الزيدين منطلقين	علمتني وعلمتهما منطلقين الزيدين منطلقين	حسبني منطلقاً وحسبتُ الزيدين منطلقين	ضربني اكرمتُ الزيدان اياهما
حسبوني منطلقاً وحسبتُ الزيدين منطلقين	علمني وحسبني منطلقاً زيدٌ منطلقاً	حسبني منطلقاً وحسبتُ الزيدين منطلقين	ضربني واكرمتُ الزيدون اياهم

بتاریخ ... [illegible] جمادی الاول

از برادرم سید عبدالجلیل [illegible]

[illegible] الملک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]